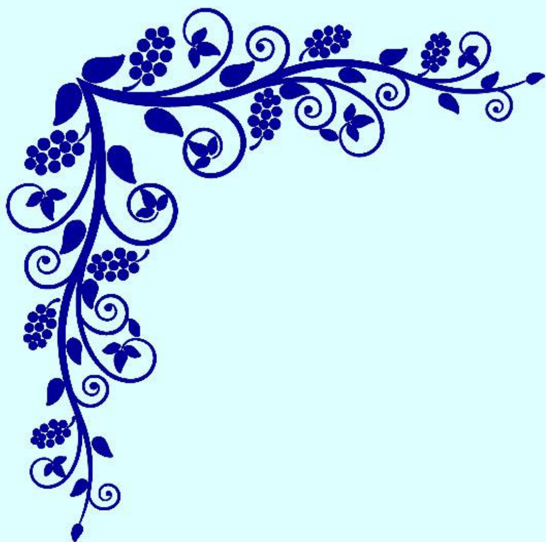
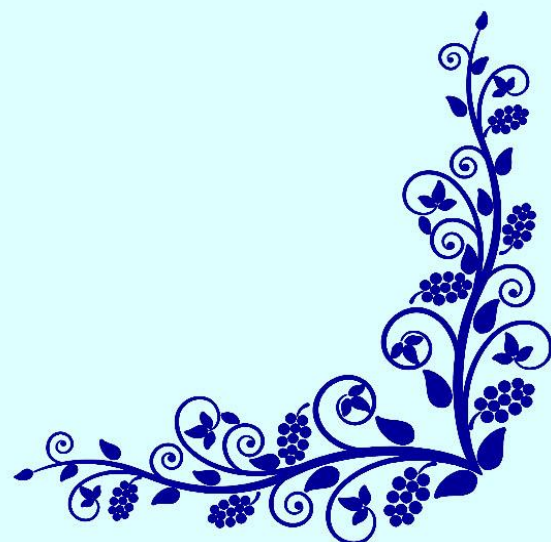


اسرار هزارساله

علی‌اکبر حکمی‌زاده



نویسنده : علی‌اکبر حکمی‌زاده

نام کتاب : اسرار هزارساله

چاپها : چاپخانه‌ی پیمان ، شهریور ۱۳۲۲

پراکنش (اینترنتی) : اردی‌بهشت ۱۴۰۰

جای پراکنش : کانال تلگرام

این کتاب از سوی «باهماد پاکدینان» و بدست «کوشاد تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جستار : طرح برخی ایرادها به شیعیگری در قالب پرسشهایی از پیشوایان این کیش.

شمار صفحه‌ها : ۷۳

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده (استاندارد کوشاد تلگرام)

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و همه‌ی پابرگیها از ویراینده است.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و خط زیر برخی سطرها برای تأکید ، از ماست.

۳ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

چون آقای حکمی‌زاده به پیمان و راه آن نزدیک بوده‌انـــد و ایـــن کتابشان از آن راه دور نیست بـــا پرچم بچاپ رسیده.

دفتر پرچم ، چاپخانه‌ی پیمان ، ۱۳۲۲

از ما نیست

آقای علی‌اکبر حکمی‌زاده که دفتری بنام «اسرار هزارساله» نوشته بود کسانی پنداشته‌اند از ماست. زیرا دفترش در چاپخانه‌ی *پیمان* بچاپ رسیده گفته‌هایش نیز بیشترش از مهنامه‌ی پیمانست.

اینست آگاهی می‌دهیم که او از ما نیست بلکه از ملایانست و بهمین شُوَند[=سبب] ما کتابش را چاپ کردیم ـ چاپ کردیم که به رخ ملایان کشیم.

دفتر پرچم[۱]

۱ـ این تکه‌گفتار در پایان کتاب «در پاسخ بدخواهان» چاپ شده است.

فهرست

پیوستها

پیکره‌ها

یادداشت ویراینده

علی‌اکبر حکمی‌زاده ملایی بود که به نوشته‌های مهنامه‌ی *پیمان* نزدیک آمده گاهی هم گفتارهایی به روزنامه‌ی پرچم می‌فرستاد. سپس هم کتاب هیاهوبرانگیزی بنام «اسرار هزارساله» در نکوهش گمراهیهای شیعیگری نوشت. این همان کتابست که ملایان بزرگ حوزه بپاسخگویی آن برخاستند. کتاب «کشف اسرار» یکی از آن پاسخهاست که نویسنده‌اش را روح‌الله خمینی شناسانیده‌اند. لیکن از خاطرات سید حسین بُدَلا و مهدی حائری چنین برمی‌آید که آن را یک گروهی از ملایان بزرگ حوزه نوشته‌اند : «خلاصه تشتتی در حوزه‌ی علمیه ایجاد شد. سرانجام بزرگان حوزه تصمیم گرفتند که یک جوابیه‌ی کامل و بی‌نقصی که دربر گیرنده‌ی مواضع حوزه‌ی علمیه باشد ، تدوین کنند ، و بقیه‌ی جوابها را اگر چاپ شده ، جمع‌آوری نمایند ، و اگر چاپ نشده ، از چاپ آن ممانعت کنند»[1].

حکمی‌زاده در جوانی مجله‌ی *همایون* را بیرون داده و در همانجا از خرافات و گمراهیهای شیعی انتقاد می‌کرده. از نیکیهای او یکی آنکه مفتخور نبوده و همیشه بکارهایی همچون آموزگاری ، دفترياری ، کارکن اداره‌ی مالیه و کشاورزی پرداخته و زندگانی خود را راه می‌انداخته. پس از کشته شدن کسروی ، حکمی‌زاده بیکبار از گرد گفتگوهای دینی پرهیاهو دست کشید. رخت ملایی از تن درآورد و بکار در اداره‌ی کشاورزی و سرانجام بکار مرغداری و دانش‌اندوزی در این پیشه پرداخت.

۱ـ (سید حسین بُدَلا ، هفتاد سال خاطره ، ص ۱۹۶- ۱۹۷ ، و نیز سخنان مهدی حائری درباره‌ی آن جوابیه‌ها ، هر دو از کتاب «علی‌اکبر حکمی‌زاده در چهار پرده» ، رسول جعفریان ص ۱۱۴ و ۱۱۵)




۱ـ نویسنده‌ی کتاب در رخت ملایی




۲ـ نویسنده‌ی کتاب پس از درآوردن رخت ملایی



بنام خدا

دعوت از پیشوایان دین کنونی ایران
و سخنرانان و نویسندگان و جمعیتهای طرفدار آن

چنانکه می‌دانیم پیشوایان دینی ما آنچه تاکنون گفته‌اند و نوشته‌اند تنها به قاضی رفته‌اند و دیگران هم یا جرأت نداشته‌اند در برابرْ سخنی بگویند و یا اطلاع [نداشته‌اند] و اگرهم گاهی یک نفر دلسوز و بااطلاعی پیدا شده و خواسته سخنی بگوید از هر راه توانسته‌اند صدای او را خفه کرده‌اند و حال آنکه اگر کسی راستی بخود اطمینان دارد نه تنها از پیدا شدن حریف باکی ندارد بلکه خود درپی آنست زیرا یک پهلوان اگرچه قرنها در میدان خالی رجز خوانده باشد و یا ملیونها کتاب را از رجزخوانی پر کرده باشد تا با حریفی روبرو نشود دیگران نمی‌توانند درست بفهمند چه‌کاره است.

اینک من می‌گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده‌اید ۹۵ درصدش گمراهی است و برای اثباتش هم حاضرم ولی چنانکه گفتیم یک مدعی هرچه هم درست بگوید تا گفتگوی خود را با طرف در یکجا تمام نکند ، دقیقترین قاضیان هم نمی‌توانند درست قضاوت کنند چه رسد به توده. حال اگر شما هم راستی بگفته‌های خود اطمینان دارید بیایید تا این گفتگو را در یک کتاب تمام کنیم و به قضاوت عامه واگزاریم. شاید بفرمایید که ما چیزیست در تصرف داریم و هر کس هم حرفی دارد خودش برود ثابت کند ولی باید دانست که آن سد استواری که در جلو افکار توده گزاشته شده بود و

شما هم در پناه آن بودید شکسته شد و اکنون جز دلیل و منطق چیزی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد ، اگر دارید که چه بهتر وگرنه دیگر با سکوت و تکفیر و یا فاسدالعقیده خواندن و استکان آب کشیدن نمی‌توان جلو سیل احساسات مردم ایستاد. اکنون یا جواب یا استعفا.

حکمی‌زاده

از ماست که بر ماست

یک تن یا یک توده وقتی می‌تواند بجایی رسد که راهش روشن و مقصدش معین باشد ولی مردمی که از یک طرف قانون می‌گزارند و از طرف دیگر می‌گویند این قانونها بدعت است ، کسانی که از یک طرف می‌گویند مال دولت و پول بانک حرام است و از طرف دیگر برای گرفتن همان مال بر سر و شانه‌ی هم بالا می‌روند ، توده‌ای که از یک طرف می‌گویند قانونگزاری (فتوا) تنها حق مجتهد است و از طرف دیگر می‌گویند رأی دادن بکسانی که با بودن مجتهد قانون می‌گزارند «واجب است!» چنین توده‌ای بجایی نخواهد رسید. نخواهد رسید تا راه ما همین است ، وضع ما هم چنین است.

بسیاری از نویسندگان ما برای اینکه مردم را از خود نرنجانند و زمینه‌ی انتخاب یا فروش روزنامه‌شان بر هم نخورد هر نقصی در توده ببینند گناهش را بگردن دولت می‌اندازند و حال آنکه دولت کسی جز خود مردم نیست. اگر توده راستی چیزی را بخواهد دولت چه‌کاره است. رضاشاه با همه‌ی نیرو و نفوذش خواست یک چادر دست و پا گیره را از ایران بردارد نتوانست ، پس چگونه ممکن است دولت کنونی بتواند در برابر اراده‌ی توده «آن هم اراده‌ی اصلاح» بایستد. اینهمه مردم از رشوه‌خواری ادارات فریاد می‌زنند ولی می‌بینیم همانها هنگامی که باداره‌ای می‌روند پیش از آنکه کارمند مربوط سخنی بگوید بزبان بی‌زبانی می‌فهمانند که ما برای دادن «حق و حساب» حاضریم. اینهمه از وظیفه‌نشناسی کارمندان گله می‌کنند ولی می‌بینیم اگر رئیسی در خواستن وظیفه از زیردستانش پافشاری کند او را بدجنس یا مردم‌آزار یا خشک می‌خوانند.

ما یک مأمور یا یک رئیس یا فرمانده را وقتی خوب می‌شماریم که چشم خود را بر هم گزارد و خطای دیگران را ندیده بگیرد. یک بازاری را وقتی خوب می‌دانیم که عرقچینی بر سر و تسبیحی بر دست و جامه‌ی بلند بر تن داشته باشد و بچیزهای دیگرش کار نداریم. یک ملا را وقتی خوب می‌شماریم که خود را به شاه‌سیم بزند و با هر چیز تازه‌ای مخالفت کند. یک روزنامه را وقتی خوب می‌دانیم که هرچه می‌تواند بحق یا ناحق بدگویی کند. ـ ایرانیان ، با تعارف و ماست‌مالی کار درست نمی‌شود ، نمی‌شود. تا ما چنینیم وضع ما هم همین است.

۶ پرسش

۱ـ آیا ایرانیان در زمان رضاشاه آسوده‌تر بودند یا پیش از او؟

۲ـ آیا ادارات و نظام ایران را رضاشاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده؟

۳ـ آیا دخالت رضاشاه در کار انتخابات بجا بود یا بیجا؟

۴ـ آیا باعث این ضعف تقوا و ایمان کنونی ، رضاشاه بوده یا علت دیگر داشته است؟

۵ـ اگر رضاشاه در برابر متفقین ایستادگی و جنگ می‌کرد بهتر بود یا ترک مقاومت؟

۶ـ رضاشاه با همه‌ی نیکیها و بدیهایی که داشت رویهم چگونه پادشاهی بود؟

[دیباچه]

بیش از هزار سالست که پیشوایان و زمامداران ما دین را بازیچه یا وسیله‌ی پیش‌بردن غرضهای سیاسی و شخصی خود گردانیده‌اند از اینرو دینی که امروز بدست ما رسیده یک آش شله‌قلمکاری از آب درآمده که هر چیزش از یک جاست و از دین چیزی که دارد همان اسم است. توحید و تقوا که حقیقت دین است از میان رفته. شخص‌پرستی و دروغسازی جای آن را گرفته. دین که خود یک

راهنمای خدایی است اکنون در جلو راه خدا و زندگی سدی شده و همین نبودن راه خود باعث پیدا شدن اینهمه کوره‌راه گردیده.

چه شد که اسلام در نیم قرن ، نیمی از جهان را گرفت ولی در سیزده قرن همواره رو به پستی و اختلاف رفت تا به وضع کنونی رسید؟ چرا بهمین کشورهای کنونی دنیا که نگاه می‌کنیم می‌بینیم هر ملتی هر اندازه دیندارتر است به همان نسبت در زندگی عقب‌تر است؟ این نیست جز برای اینکه دین در همه جا حقیقت خود را از دست داده و اکنون دکانی برای استفاده‌ی پیشوایان و آلتی برای مردمفریبی این و آن شده.

حال ما اگر بخواهیم راستی به دین خدمتی کنیم چاره‌ای جز این نیست که اول این دروغها یا زباله‌های هزارساله را از جلو برداریم تا راه روشن شود وگرنه با این تبلیغهای خنک و خالی از حقیقت ، مردم بچنین دینی رو نخواهند آورد و اگرهم بیاورند (مانند همان پیش‌افتادگان) برای استفاده و مردمفریبی است و اگرهم راستی پابند شوند (مانند همین بدام‌افتادگان) از روی نادانی و چنانکه خواهیم دید برای آنان اولِ گرفتاریست.

راست است که بیدار کردن چنین مردمی هم که عقل و بلکه حس خود را زیر پا [گزارده] و پرده‌های عادت و تقلید را بر چشم نهاده‌اند و ایستادگی در برابر چنان دیکتاتورهایی که کسی حق ندارد به کفش آنها بگوید کفشک دشوار است ولی چاره چیست.

اینجا پای ملیونها مردم آن هم برای دوره‌های بسیار در کار است. چه کاری است بهتر از این که ما بکوشیم تا این بندهای گرانی را که مردم ندانسته بدست و پای خود انداخته‌اند پاره کنیم. دیگران اگر در هزار سال و با آنهمه تبلیغ مردم را باین روز انداختند ما می‌توانیم با هزار یک[=یک‌هزارم] آن صد برابر پیش رویم ، چرا که آنها این کار را برای مردمفریبی و ریاست می‌کنند ولی در اینجا هیچ نظری جز دلسوزی و حق‌پرستی در کار نیست و از اینرو خدا هم خود پشتیبانش خواهد بود.

اینک من به سهم خود درباره‌ی چند موضوع مهم که بیشتر باعث گرفتاری ایرانیان شده آنچه را

که پس از کوششهای زیاد بدست آورده‌ام می‌نویسم و امید دارم که خوانندگان هم با نظر حقیقت‌جویی آن را بخوانند ، اگر ایرادی دارند یادآوری کنند وگرنه از هر راهی مناسب بدانند در پیشرفت این منظور بکوشند.



۳ــ رضاشاه پهلوی

«رضاشاه با جلوگیری از نمایشهای محرمی و از دیگر نادانیها ، جایی در تاریخ شیعیگری برای خود باز کرده»

گفتار یکم

خدا

دین امروز ما می‌گوید خدای یکی است ولی در عمل پا را از شرک هم بالاتر نهاده. اسم خدایی را باو داده ولی اختیارات آن را میان امامان و امامزادگان به نسبت شهرت تقسیم کرده. اگر کسی بخدا هر گونه زباندرازی کند ندیده‌ایم کسی بجلوگیری برخیزد. خیام و دیگران که آنهمه بی‌ادبی بخدا کرده‌اند باز هم فیلسوفند و بزرگ ، و کتابهاشان هم می‌دانید که کجاها رفته. ولی اگر کسی بگوید گنبدپرستی همان بت‌پرستی است که آنهمه اسلام با آن جنگید می‌گویند عقیده‌اش فاسد است و فکرش مسموم.

در زیارت جامعه‌ی کبیره که بگفته‌ی مجلسی بهترینِ زیارات جامعه است از جهت متن و سند و فصاحت ، و معجزات هم برای آن نقل کرده‌اند. شما می‌خوانید : « مَنْ أرَادَ اللّٰهَ بَدَأَ بِكُمْ ، وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُم ، بِكُمْ فَتَحَ اللّٰهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ اللّٰهُ ... وَبِكُمْ يُنَزِّلُ اللّٰهُ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ الخ[1] » ، اگر این شرک نیست پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود. در کتاب کافی که یکی از آن چهار کتاب معتبر است می‌نویسد : « خدا عالم را آفرید و اختیار آن را به محمد و علی و فاطمه واگزاشت » ولی

۱ـ ترجمه‌ی کامل این بخش از دعا : [ای ائمه ،] پدرم و مادرم و جانم و خانواده‌ام و مالم فدای شما. هر که خدا را خواست به وسیله‌ی شما آغاز کرد ، و هر که او را یکتا و بی‌همتا شناخت از ناحیه‌ی شما آن را پذیرفت ، و هر که آهنگ او کرد به وسیله‌ی شما توجیه شد. ای سروران من ، ثنای شما را به شمارش نمی‌آورم ، و با زبان مدح ، به کُنه عظمت شما و از طریق وصف به قدر و منزلت شما نمی‌رسم ، و شما نور اخیار ، و هادیان ابرار ، و حجت‌های خدای جبارید. خدا به شما آغاز کرده است ، و به شما پایان می‌بخشد ، و به یُمن وجود شما باران را فرومی‌بارد ، و آسمان را از سقوط به زمین بدون اذنش بازمی‌دارد.

بعدها چنانکه می‌دانید باین شماره افزوده شده تا امروز که در کمتر شهر و دهی است یک یا چند بتخانه برپا نباشد.

شاید بگویید اینها بت‌پرستی نیست. می‌گویم پس اول بت‌پرستی را معنا کنید تا گفتگو تمام شود. قرآن می‌گوید : «آنان که جز از خدا ولی گرفته‌اند ، می‌گویند ما آنها را نمی‌پرستیم مگر آنکه ما را بخدا نزدیک کند.»[1] آنچه از این آیه و آیات بسیار دیگر بدست می‌آید شرک عبارت است از : «خواستن کار خدایی از غیر خدا با فروتنی در برابر آن». حال اگر شما این معنا را می‌پذیرید که چه بهتر وگرنه خودتان آن را معنا کنید تا ببینم آن شرکی که ۲۳ سال اسلام با آن جنگید چیست؟ شما که در مسائل نیش‌غولی آن طور موشکافی می‌کنید چه شد که موضوعی را باین بزرگی ندیده گرفتید؟! قرآن و تاریخ اسلام ، کم و بیش نود درصدش جنگ با شرک است ولی آن را بیکبار فراموش کردید و در عوض مردم را بچیزهایی سرگرم نمودید که کوچکترین دردی را از دنیا و آخرت دوا نمی‌کند.

من راستی خنده‌ام می‌گیرد وقتی می‌بینم این مردم خود را باسلام می‌بندند و یا از آن طرفداری می‌کنند. یک پایه‌ی مهم اسلام توحید است. شما از همین توحید چه بهره‌ای دارید؟. اگر یک مادّی تمام ادعای توحید کند خیلی بحقیقت نزدیکتر است زیرا او همه‌ی عالم را پیرو یک نظام ثابت می‌داند ولی شما هزاران سنگ و چوب قبر و صاحب قبر را دست‌اندرکار می‌دانید.

قرآن در چند جا می‌گوید خود پیغمبر غیب نمی‌داند[2] ، در چند جا می‌گوید او هم بشری است مانند دیگران جز اینکه باو وحی می‌شود[3] و می‌گوید او مالک سود و زیان خود نیست (قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا)[4] ولی شما برای امامزاده داوود هم حاضر نیستید اینها را بپذیرید. ابن‌مکتوم (از

۱ـ سوره‌ی زمر (۳۹) ، آیه‌ی ۳

۲ـ سوره‌ی انعام (۶) ، آیه‌ی ۵۰ ؛ سوره‌ی اعراف (۷) ، آیه‌ی ۱۸۸ ؛ سوره‌ی هود (۱۱) ، آیه‌ی ۳۱

۳ـ سوره‌ی فصلت (۴۱) ، آیه‌ی ۶ ؛ سوره‌ی کهف (۱۸) ، آیه‌ی ۱۱۰

۴ـ سوره‌ی اعراف (۷) ، آیه‌ی ۱۸۸

اصحاب خاص پیغمبر) کور بود. نه او بینایی چشم خود را از پیغمبر خواست و نه پیغمبر چنین کاری را کرد.[1] عقیل برادر علی کور بود ، نه این به برادر خود دخیل بست و نه او عقیل را بچنین حاجتی رسانید. ولی شما می‌گویید : «تربت امام شفای هر درد و امان از هر بلایی است». نه راستی شما در این سخن اگر شوخی می‌کنید که دین [او] خدا و جان مردم شوخی‌بردار نیست و اگر جدی می‌گویید پس چرا معطلید ، بگویید همه‌ی این بیمارستانها و داروخانه‌ها و دانشکده‌های طب و داروسازی را برچینند. اگر بگویید عقیده لازم است چاره‌ی آن هم آسان است ، شما خودتان که عقیده دارید این کار را درباره‌ی خود بکنید ، دیگران هم وقتی دیدند عقیده پیدا خواهند کرد و در نتیجه هم مردم ایمان می‌آورند و هم دنیا از چنگ این بیماریها و این خرجها آسوده می‌شود.



۴ــ امامزاده داوود در سال ۱۳۳۲

۱ـ سوره‌ی رعد (۱۳) ، آیه‌های ۷ و ۲۷ ؛ سوره‌ی یونس (۱۰) ، آیه‌ی ۲۰

شما خود می‌گویید برای هیچ کس نباید قبر ساخته شود چنانکه در همان کتاب کافی چند حدیث از پیغمبر و امام آمده که وصیت کرده‌اند : قبر ما را چهار انگشت از زمین بالا آورید. و در بعضی هم می‌گوید : چهار انگشت بالا آورید و روی آن آب بپاشید ، که معلوم است این بلندی چهار انگشت هم برای اینست که پس از ریختن آب و گذشتن زمان ، مساوی زمین شود. چنانکه در جای دیگر هم هست که قبر پیغمبر و صحابه مساوی زمین بود و نیز این حدیث در خیلی جاها آمده که علی گفت : «امر می‌کنم تو را بچیزی که پیغمبر مرا امر کرده ، باینکه هر قبری دیدی از زمین بلند است ، آن را مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی آن را محو کن.» اکنون باید پرسید که شما با داشتن چنین دستورهایی (که بعضش در اینجا گفته شد) چگونه بخود اجازه می‌دهید اینهمه گنبد و بارگاه برپا شود.

می‌گویند : بزرگان دین کم از سرباز گمنام یا فردوسی نیستند ، پس چرا دیگران قبر آنها را می‌سازند؟ می‌گویم : شما که مقلد دیگران نیستید. آنها هرچه می‌خواهند بکنند شما اینهمه نهی را که در این باره رسیده چه خواهید کرد؟ و بعلاوه احترام غیر از عبادت است ، شما قبر را باب‌الحوائج می‌خوانید و برای آن زیارت جامعه‌ی کبیره که سراپا شرک است می‌خوانید ، شما بر خاک قبر **سجده** می‌کنید ، با اینحال کار خود را با آنان در یک ردیف می‌آورید؟!

می‌گویید : اگر کسی بحاکم شهری کار داشته باشد اول باید دربان را ببیند ، آیا خدای عالم بقدر یک حاکمی نیست؟ می‌گویم : اشتباه شما در همینجاست که گمان می‌کنید خدا مانند شاهی است که خود نمی‌تواند بکارهایش رسد ناچار وزیر می‌گیرد و یا مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را بفلک بست خیلی می‌زند مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری کند. تَعَالَی اللهُ عَمَّا یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا کَبِیراً.[1]

۱ـ اصل آیه اینست : اسرا ، آیه‌ی ۴۳ : سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً : او پاک و برتر است از آنچه آنها می‌گویند ، بسیار برتر و پاکترا!

دین امروز ما می‌گوید : دوم از اصول دین عدل است ولی مانند گندم‌نمایان جوفروش ، خدایی را که در عمل بما نشان می‌دهد می‌بینیم خیلی ستمکار و کارهایش خیلی کودکانه است زیرا این خدا کاهی را بکوهی می‌بخشد و کوهی را بکاهی ، این خدا به بها نمی‌دهد ولی به بهانه می‌دهد ، این خدایی است هر دم خیال که امروز تصمیم می‌گیرد و فردا از رأیش برمی‌گردد. در کافی با سند صحیح رسیده که : خدا قیام قائم را سال هفتاد هجری معین کرده بود ولی چون مردم امام‌حسین را کشتند خدا اهل زمین را غضب کرد و آن را بسال صدوچهل هجری پس انداخت و چون ما این را بشما گفتیم و شما هم بمردم گفتید دیگر خدا برای این کار وقتی پیش ما نگزاشت. در جای دیگر است که امام جعفر صادق ، اسماعیل را جانشین خود کرد ، پس چون از اسماعیل کاری سر زد که او نپسندید جانشین خود را موسا کرد. چون از علت این تغییر پرسیدند گفت درباره‌ی اسماعیل بَدَا پیدا شد[1]. راستی اگر خدایی این طور است پس هر بی‌سر و پایی حق دارد ادعای خدایی کند.

این خدا برای یک عزاداری یا زیارت ، ثواب هزار شهید و بروایتی صدهزار شهید و بروایتی هزار هزار شهید !! می‌دهد. راستی اگر خدا همین طور است که ما شناختیم چه اندازه بدبخت بودند شهیدان بَدر و اُحُد که نفهمیدند دستگاه این خدا بچه‌بازی است و بیجهت جان شیرین خود را فدا کردند و چه اندازه خوشبختیم ما که چنین خدایی را شناختیم و در نتیجه آسوده می‌خوریم و می‌خوابیم و با یک زیارت ، ثواب هزار شهید بَدر را می‌بریم. آفرین باین تردستی که حقه‌بازان دنیا باید پیش شما ای‌والله بگویند ، زیرا آنها تنها چشم‌بندی می‌کنند و[لی] شما هم چشم‌بندی می‌کنید و هم عقل‌بندی!

۱ـ «بـَدَا» چیست؟!. ما اگر معنای فارسی آن را بخواهیم جز پشیمان شدن نیست. آن جمله را [«بَدَا للّهُ فِی أمر إسْمَاعِیل»] اگر بی‌پرده معنی کنیم باید گفت : «خدا از قصدی که درباره‌ی اسماعیل داشت و می‌خواست او امام باشد پشیمان گردید». معنایش اینست و جز این نیست.

اکنون شما نیک اندیشید که از این داستان چه توان فهمید؟. از این داستان پیداست که امام شما دعوی غیب دانستن داشته است ، و چون اسماعیل را بجانشینی معرفی کرده و او پیش از خودش مرده دیده که این به غیب‌دانی او برمی‌خورد و مردم ایراد خواهند گرفت ، اینست گفته : «خدا از قصد خود پشیمان شد». نسبت پشیمانی بخدا دادن را بهتر دانسته تا نسبت غیب‌ندانی بخودش. (از کتاب «گفت و شنید» ، احمد کسروی)

موضوع دیگری که در این گفتار باید روشن شود استخاره و غیبگویی است که برای ما گرفتاری بزرگی شده. حال می‌پرسیم که آیا استخاره ما را به واقع راهنمایی می‌کند یا نه؟ اگر بگویید می‌کند دروغ است ، زیرا ما اگر با خدا چنین راهی داشتیم که بفهمیم کالا را چه وقت باید خرید یا فروخت ، و یا چه وقت باید بدشمن حمله کرد و چه وقت باید دست نگه داشت ، پس می‌توانیم باین وسیله بر همه‌ی دنیا سیادت مالی و سیاسی پیدا کنیم. مثلاً موسُلینی (حامی اسلام) بجای اینکه چند سال جنگ کند و پس از آنهمه خسارتهای جانی و مالی بفهمد شکست می‌خورد یک چنگ می‌انداخت به تسبیح و یا قرآن ، و همان نتیجه را بی‌آنهمه خسارت بدست می‌آورد. از این نزدیکتر در جنگ قفقاز که با دستور و شرکت خود علماء بود و به شکست ایران تمام شد ، خوب بود اول استخاره می‌کردند و اینهمه زیان و ننگ برای ایران بالا نمی‌آوردند.

و اگر بگویید که استخاره واقع را نشان نمی‌دهد پس چرا مردم را فریب می‌دهید؟! چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می‌کنید؟! دختری را برای همسریِ جوانی می‌پسندند پس از گفتگو بنا می‌شود «با خدا مشورت کنند!!» دانه‌ها جفت می‌آید در نتیجه این دو نفر باید مدتها تاق بمانند تا چه وقت برای هر یک همسر مناسب دیگری پیدا شود. آن یکی پولی تهیه کرده و خانه‌ای را با پول و زندگی خود مناسب دیده ولی استخاره بد می‌آید ، این از خانه محروم می‌شود و آن از پول. خدا می‌داند از همین استخاره چه خسارتهای سنگینی بما رسیده و اینان با همان زرنگی مخصوص به خود بر روی همه روپوش گزاشته‌اند.

اما غیب‌گویی یا هر کار دیگری مانند آن ، اگر از راه دین است که هیچ کس بخدا نزدیکتر از پیمبران نیست و شما می‌بینید که پیغمبر اسلام در چند جای قرآن خود را از این کار برکنار می‌داند و اگر از راه علم و آیین طبیعت است که هیچ کس مانند اروپاییان در این زمینه پیش نرفته و شما می‌بینید که آنها چنین ادعایی ندارند.

ولی ما از اینها چشم می‌پوشیم و می‌گوییم هیچ دلیلی بهتر از وقوع نیست. شما اگر غیب‌گویی و

بطور کلی هر کاری که از آیین طبیعت بیرون است ، نزد خود یا هر کسی دیگر سراغ دارید بیایید بخرج من دانشمندانی را بخوانید و مجلسی برپا کنید تا در برابر آنان این کار خود را نشان دهید و ما هم آن را بهمه جا اعلام می‌کنیم تا آنان که ایران و هندوستان را مهد خرافات می‌خوانند ، بدانند که اینجا جای مردان خداست.

می‌گویید : «هر که را اسرار حق آموختند   مُهر کردند و زبانش دوختند» می‌گویم این چگونه اسراریست که تنها بمردمان زودباور و بی‌سواد حق دارید بگویید و نشان دهید ولی پای مردمان دقیق و کنجکاو که بمیان می‌آید آنگاه جزء اسرار می‌شود. اگر سرّ است بهیچ کسی نباید گفت و اگر نیست باری یک بار آن [ارا] در چنین مجلسی آشکار کنید.

داوری خرد یا نتیجه‌ی سخن :

آدمی دنبال هر چیزی رود می‌خواهد مقصود خود را در نزدیکترین راه بدست آورد ، از اینرو وقتی به اینجهان نگاه کرد و بجستجوی پدیدآورنده‌ی آن افتاد خیلی میل داشت او را در همین عالم مادّی بیابد ، از اینرو دسته‌ای مادّی شدند و دسته‌ای بت‌پرست. با این فرق که دسته‌ی اول راه را درست رفتند ولی در نتیجه خطا کردند ، اما بت‌پرستان از اول راه را خطا رفتند تا پیمبران آمدند و مردم را به منظور اصلی راهنمایی کردند. ولی چیزی نگذشت که باز بیاد هندوستان افتادند و گفتند ما که نمی‌توانیم خدای پیمبران را نه به چشم و نه بدست و نه در خیال بیاوریم و از طرفی سخن آنها را هم نمی‌توان نشنیده گرفت ، پس می‌گوییم خدای پیمبران مال آنها و خود آنها هم مال ما ، تا بتوانیم دور قبرشان پنجره گزاریم و در پنجه بگیریم باری اگر نشد خود را بآن رسانیم می‌توانیم آنها را در ذهن خود حاضر کنیم.

ولی باید دانست که اگر آدمی بتواند همه چیز را بمیل خود درآورد اختیار خداسازی بدست او نیست. شما خیلی میل دارید که با نذر کردن شمع و گوسفند و ساختن گنبد و بارگاه بحاجتهای

خود برسید ولی خدا گیتی را بر روی نظم ثابت و کاملی گزاشته و هیچ ممکن نیست با این کارهـای کودکانه آن را تغییر دهد.

از اینرو باید گفت هر که ادعای کار خدایی (یعنی هر کاری که از توانایی بشر بیرون است) کنـد دروغگو و بدتر از کلاهبردار و راهزن است و باید او را در برابر چشم عموم اعدام کرد تـا دیگـر کسـی هوس نکند نام خدا را وسیله‌ی نان خوردن یا بدست آوردن مقام قرار دهـد و اگـر ایـن را نتوانسـتید باری یک توده‌ی رشید باید چنین کسان را خوار شمارد و اگر این را هم نکرد خـود آن تـوده بحکـم طبیعت که آن هم حکم خداست محکوم است به اعدام ، و دیر یا زود نابود خواهد شد.

بهانه‌ها :

هرگاه گفتگو از کنار نهادن یکی از خرافات بمیان آید کسانی که نمی‌توانند دل از آنها بردارنـد و در برابر هم جواب درستی ندارند ناچار از درهای دیگری وارد می‌شوند کـه بایـد آنهـا را هـم روشـن گردانیم تا در هر قدمی با اینگونه ایرادها روبرو نشویم.

۱ـ می‌گویند بهتر است بجای این حرفها برای مردم فکر خواروبار کنید.

۲ـ این حرفها باعث نفاق و اختلاف می‌شود و صلاح امروز نیست.

۳ـ این حرفها برای شهرت پیدا کردن است.

۴ـ اینها تحریک اجانب است.

۵ـ چطور اینهمه علما و بزرگان نفهمیدند و شما فهمیدید؟

۶ـ می‌گویند حالا گرفتیم اینها غلط و ما کنار گزاشتیم ، جای اینها چه بگزاریم؟

ما اگر بخواهیم یکی یکی اینها را مورد گفتگو قرار دهیم زیاد می‌شـود ولـی همـه‌ی اینهـا یـک جواب مشترک دارند که به همان اکتفا می‌کنیم : راهی که این توده در پیش دارد اگـر چنانکـه ایـن کتاب می‌گوید غلط است که مسلم راه غلط را نباید رفت و این گفتگوهـا همـه زیـادی اسـت و اگـر

درست است شما اول همین را با دلیل روشن بیان کنید و احتیاجی به اینهمه از این شاخ بآن شاخ پریدن نیست.

۷ـ می‌گویند عقل بشر ناقص است باین دلیل که می‌بینیم اینهمه دینهای بیشمار که در دنیا بوده و هست همه می‌گویند دلیل عقل داریم و حال آنکه واقع یکی بیش نیست. می‌گوییم : شما از کجا دانستید که این دلیلها راستی دلیل عقل است و حکم عادت و تقلید نیست؟ اگر دیوی را فرشته نام دهند آیا حقیقت آن هم عوض خواهد شد؟ شما با همین عقل خدا را شناختید و بر روی همین عقل پایه‌ی زندگی خود را نهادید ، اگر حکم عقل ناقص است پس باید دین و زندگی را بیکبار کنار گزارید. چرا برای اینکه شاخه‌ای را رها نکنید ریشه را می‌زنید؟!

حقیقت آنست که آنها هم که می‌گویند عقل ناقص است بگفته‌ی خود باور ندارند ولی چون اینان می‌خواسته‌اند مردم را بطرف نادانی ببرند و عقل بجلوگیری برمی‌خاسته ناچار این سخن را پیش آورده‌اند که عقل شما ناقص است و باید به عقل کل (یعنی هر دروغی که آنها می‌سازند) تسلیم شوید و حال آنکه عقل فرستاده‌ی نزدیک خدا و برای آدمی همچون چشم است که بی‌دستور او حق ندارد قدمی بردارد. آری عقل هم مانند چشم گاهی محتاج براهنماست ولی به هر حال ما از خرد بی‌نیاز نیستیم.

و بعبارت دیگر مانند قوانین ریاضی است که برای یافتنش محتاج بآموزگار هستیم ولی درس همین آموزگار را وقتی می‌توانیم بپذیریم که با عقل درست درآید. زیرا اگر عقل در کار نباشد آموزگار حق خواهد داشت بگوید یکی از قوانین ریاضی این است که شما نیمی از مال خود را بدهید بمن تا حلال شود؟!

راست است که فکر آدمی کوتاهتر است از اینکه از کارهای خدا سر درآورد ولی کار خدا غیر از راه خداست. کار خدا برای خود است و ربطی بما ندارد ولی راه خدا برای ماست و باید آن را ببینیم و پیش رویم نه اینکه چشم خود را بر هم گزاریم و مانند کوری دنبال دیگران بیفتیم و هرچه بما گفتند بگوییم : « جاهل را بر عالم بحثی نیست.»

درباره‌ی نقص عقل این را می‌توان گفت که گاهی بچیزهای دیگری جامه‌ی خرد مـی‌پوشـانند و آن را عقل می‌نامند ولی با کمی دقت آنها را هم می‌توان شناخت و چنانکه خواهیم دید همین کـار را با دین و بلکه با حس نیز می‌کنند.

اینها عبارتند از عادت و تقلید و وهم و سودجویی و عکس‌العمل اینها ، ولی از همه مهمتر همـان عادت است چنانکه بسیاری از همین عقیده‌های ما را عادت برپا نگاه داشته و نام آن را عقل نهاده‌انـد. عادت با عقل نسبت معکوس دارد ، یعنی در مردمان کم‌فهم و زنان نیرومندتر است و باید هم اینطـور باشد چون اینگونه کسان نمی‌توانند هرچه را می‌شنوند و در ترازوی خرد بسنجند ناچار باید عادت در آنها قوی باشد تا هر ساعت به رنگی درنیایند.

عادت گاهی با وهم یکی می‌شود و در حس نیز تصرف می‌کند. من خود بیش از ده سال و در هر روزی چند بار ناظر چنین موضوعی بوده‌ام تا آنکه صاحب‌کار خود به اشتباهش پی برد و آن را تـرک کرد. بسیاری از خوانندگان این را شنیده‌اند که پیش از دوره‌ی رضاشاه در مشهد سنگهای «متوسط» بزیارت می‌آمد و کسانی می‌گفتند ما این را بچشم خود دیده‌ایم و حال آنکه در جلو چشم مردم آن را با دست می‌آوردند و در عین حال فریاد می‌زدند : «پس روید ، به کوری چشم دشمنان سنگ بزیارت می‌رود!!» و بگفته‌ی یکی از دوستان در دوره‌ی دیکتاتوری سنگها هم از زنـدان مختـاری ترسـیدند و دیگر بزیارت نیامدند!! در همین شب ۱۹ رمضان که می‌گفتند دو نفر بهم چسبیده‌اند مدرکش را کـه می‌پرسیدند ، یا می‌گفتند خودمان دیده‌ایم ، یا مـی‌گفتنـد از آدم معتبـر شـنیده‌ایـم. حـال شـما از همینجا می‌توانید بدست آورید که اینهمه معجزه‌ها که نقل می‌شود علت حقیقی‌اش چیست.

۸ـ می‌گویند این خرافات در همه جای دنیا هست و بجـایی هـم ضـرر نـدارد ، پـس ایـن چـه کاریست که بیهوده مردم را از خود برنجانیم؟ می‌گویم اگر این اشکال درست باشد اول به پیغمبر وارد است که برای بت‌پرستی آنهمه خونریزی کرد. مردم عربستان چند پاره چـوب و سـنگ بنـام بـت در خانه‌ی کعبه گزاشته بودند و آنها را خدا هم نمی‌دانستند بلکه وسیله و شفیع نزد خدا مـی‌شـماردند.

این بکجای دنیا ضروری داشت که پیغمبر ۲۳ سال وقت گرانبهای خود را صرف آن نمود؟!

برای این بود که می‌دانست توجه بشر یک نیروی گرانبهایی است که همه‌ی پیشرفتهای زندگی از اثر آنست ، اگر به کوه رسد از هم می‌پاشد و اگر بدریا رسد از هم می‌شکافد. پس چه ضرری است از این بالاتر که چنین نیرویی بیهوده صرف بت یا نخل [و] عَلَم و قبر شود؟

برای چیست که امروز شرق زیر دست غرب افتاده؟ هندوستان چه چیزش کم از انگلستان است و یا فنلاند چه چیزش بیش از ایرانست؟ چرا او چنانست و این چنین؟ برای این است که آن توجهش بیشتر بکار و کوشش است و این بخرافات. شاید بگویید خرافات چه منافاتی با کار و کوشش دارد؟ می‌گویم این قانونی است مسلم که هر نیرویی (مانند آب نهر) هر اندازه متوجه یک سمت شود به همان نسبت از سمت دیگر کم می‌شود تا قطع گردد : «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»[۱]

باید این موضوع را با چند مثالی روشن کنم. در ایران کم و بیش هزار هزار کتاب در مصیبت و زیارت و مانند آن چاپ شده ، تا جایی که شما در هر دهی بروید می‌بینید آن روستایی که کوره‌سوادی پیدا کرده ، یکی یا بیشتر از این کتابها را در تاقچه دارد ولی در همین کشور فلاحتی اگر کتابی در کشاورزی چاپ شود خریدار آن انگشت‌شمار است.

اگر زنی در خواب بیند و یا بخاطرش بگذرد که بالای قله‌ی کوهی جای سُم دُلدُل[۲] را دیده است یکبار می‌بینید شهری از جا تکان می‌خورد و با سیل نذر رو بآن می‌رود ، ولی اگر یک دسته سرباز برای نگاهداری جان شما در برابر دشمن ایستاد تا کشته شد آخرین قدردانی که از آنها شود یک مجلس یادبود است آن هم از طرف وزارت جنگ نه از طرف توده!!

شما بسیار دیده‌اید کسانی را که در نهرها رخت می‌شویند و خاکروبه می‌ریزند و یا خزینه‌های عمومی را آلوده می‌کنند ، شاید گمان کنید که اینها مردمی هستند بی‌تربیت ، ولی اینطور نیست ، بیشتر اینها تربیتشان کامل است ولی در راه دیگر. چنانکه می‌بینید همینها به آب کمتر از کُر دست

۱ـ سوره‌ی احزاب (۳۳) ، آیه‌ی ۴. معنی : خدا برای هیچ مردی دو دل در درونش نگزارد.

۲ـ نام ماده استری است که شاه اسکندریه به بنیادگزار اسلام ارمغان فرستاده. (با یاری واژه‌نامه‌ی دهخدا)

نمی‌زنند و از دیگران هم جلوگیری می‌کنند. شما بسیار دیده‌اید کسانی را که زراعت را زیر پا می‌مالند و یا نهالها را برای بازی یا چوبدستی می‌شکنند و در نتیجه‌ی همین کار زشت چه بسیار نهرهایی که استعداد درختکاری دارد و بیکار افتاده است.

شاید شما اینگونه مردم را بی‌قید و بی‌پروا بدانید ولی اینطور نیست ، زیرا اینها وقتی از یک زیارتگاهی بیرون می‌آیند پس پس برمی‌گردند که مبادا به قبر بی‌احترامی شود. همینها اگر خرده‌نانی را زیر پا ببینند برمی‌دارند و چه‌بسا آن نان آلوده را می‌خورند که با برکت خدا بی‌احترامی نشودا! چرا؟ برای اینکه اینها را باحترام قبر یا خرده‌نان متوجه کرده‌اند ولی در آن موضوع چیزی نگفته‌اند.

اما اینکه می‌گویند این خرافات در همه جای دنیا هست ، این سخن بدان می‌ماند که بگویید بیماری در همه جا هست ، پس باید آن را بحال خود گزاشت. خرافات هم مرضی است روحی ، در هر توده که زیادتر باشد به همان نسبت در زندگی عقب‌تر است. باور ندارید به وضع کشورهای ایران و ترکیه ، یا چین و ژاپن ، یا هندوستان و روسیه ، نگاه کنید.

۹ـ می‌گویند خرافات بهتر از لجام‌گسیختگی است ، زیرا می‌بینیم مردمان خرافی از دیگران هم درستترند و هم خیرات و مَبَرّاتشان بیشتر است. می‌گویم از این عبارت این طور بدست می‌آید که ما دو راه بیشتر نداریم : یا باید خرافی باشیم یا لجام‌گسیخته ، و حال آنکه دو راه دیگر هم داریم : یکی آنکه نه خرافی باشیم نه لجام‌گسیخته ، بلکه پیرو حقیقت باشیم. نمونه‌اش همان راهی است که مردم در صدر اسلام می‌رفتند که هم پاک بودند و هم خرافات نداشتند. دوم آنکه هم خرافی باشیم و هم لجام‌گسیخته و آن راهی است که ما امروز می‌رویم. چنانکه می‌بینید مردم امروز از اداری و تاجر و کاسب ، رفتار و اخلاقشان چگونه است ، با اینحال با هر یک که گفتگو کنید می‌بینید همه دیندارند ، از یک طرف از راه خیانت و احتکار و اختلاس پول بدست می‌آورند و از طرف دیگر همین پول را صرف روضه و زیارت می‌کنند و اگرهم قدری مقدس‌تر باشند اول آن را دست‌گردان و حلال می‌کنند و بعد زیارت می‌روند!!

یک زمانی بود که مردان هفتاد ساله مانند دختران چهارده ساله با چشم [و] گوش بسته بودند ، جز جلاءالعیون وجودی کتابی نداشتند و جز ملا دانشمندی نمی‌شناختند ، از اینرو اگر بمردم می‌گفتند : «ماست سیاه است.» می‌گفتند : «از قدرت خدا چه بعید است.» بخصوص اگر یک جمله‌ی عربی هم بدنبالش می‌آوردند (نمونه‌ی حدیث دیده شود[گفتار ششم همین کتاب]). در آن زمان آسان بود خرافات را با درستی نگاه داشت ولی اکنون در فکر مردم یک تکانی پیدا شده ، در نتیجه نه مانند پیش در عقیده‌ی خود پابرجایند ، نه آن اندازه فکرشان نیرومند شده که بتوانند درست را از نادرست جدا کنند ، ناچار این تزلزل بر نقطه‌ضعف وارد می‌شود که عبارت است از همان جایی که پای نفع مادّی در کار است ، ولی این خرافات چون بنفع آنی آنها کاری ندارد بلکه خود سرپوشی روی آنها می‌گزارد ، این است که برجا مانده و این بی‌قیدی و لجام‌گسیختگی هم بر آنها علاوه شده است.

و اما خیرات و مَبَرّات اینان هم گرچه زیاد است ولی خواهیم دید که برای چگونه کارهایی است و نتیجه‌اش چیست.

گفتار دوم

امامت

دین امروز ما امامت را پس از نبوت می‌شمارد ولی در عمل آن را خیلی بالاتر می‌شمارد زیرا ما و شما هیچ نشنیده‌ایم که پیغمبر کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده‌ایم که کسی بنام پیغمبر نذری کند ولی اینها و مانند اینها را درباره‌ی امام و امامزاده بسیار شنیده و دیده‌ایم. پیغمبر می‌گوید : «من مالک سود و زیان خود نیستم.»[1] ولی اینها می‌گویند : «جهان اگر فنا شود علی فناش می‌کند.»

این مسلم است که امام هرچه باشد از پیغمبر پایین‌تر است ، پس چه شده است که برای فضائل ائمه و سادات اینهمه مجلسها برپا و کتابها نوشته شده ولی درباره‌ی پیغمبر معمول نیست؟ آیا علت اینها را جز همچشمی و لجبازی چیز دیگری می‌توان دانست؟

ما خود بیماری داشتیم نوبه‌ای ، وقتی تب می‌کرد پرستارش می‌گفت : «چه کنیم خدا خواسته» و چون خوب می‌شد می‌گفت : «از برکت ائمه‌ی اطهار راحت شد.» **بعدها دیدم این طرز فکر عمومی است که پیشامدهای بد را از خدا و پیشامدهای خوب را از ائمه می‌دانند و پیغمبر را هم از هیچ طرف بحساب نمی‌آورند.**

می‌دانم که خواهید گفت این حرفها مال عوام است و ربطی بدانشمندان ندارد.

آری این شیوه‌ی ماست که تا کسی در جلو نیست و میدان باز است تا هر جا بتوانیم می‌تازیم

۱ـ سوره‌ی اعراف (۷) ، آیه‌ی ۱۸۸

ولی همینکه یک کسی پیدا شد و گفت چرا زیاده‌روی می‌کنید؟ فوری ده سنگر عقب می‌رویم و می‌گوییم آن زیاده‌روی کار «عوام» بوده ، این است که چند حدیث «صحیح» از کتاب کافی در اینجا می‌آوریم و با آنچه قرآن درباره‌ی پیغمبر گفته می‌سنجیم تا ببینیم عقیده‌ی عوام از کجا آب می‌خورد.

ابی‌حمزه گفت : وارد شدم بر او و دیدم از زمین چیزی جمع می‌کند ، گفتم : اینها چیست؟ گفت : خرده‌های پر ملائکه است جمع می‌کنیم و از آن بُردی برای فرزندان خود می‌سازیم. در جای دیگر است که پس از رحلت پیغمبر جبرئیل برای دلداری فاطمه می‌آمد و او را خبر می‌داد به پیشامدهای آینده و امیرالمؤمنین آنها را می‌نوشت ، و در جای دیگر درباره‌ی این مصحف می‌گوید : سه برابر قرآن شماست و قسم بخدا نیست در آن از قرآن شما حرفی ولی در قرآن می‌گوید وحی را روح‌الامین بر «قلب تو» می‌فرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل[1] و یا «پر و پشم آن» درمیان نبوده و بعلاوه اگر این احادیث صحیح راستی صحیح باشد پس اسلام بجای یک پیغمبر ، چهارده پیغمبر خواهد داشت!!

و نیز در کافی است که زُراره گفت : از امام چیزی پرسیدم جوابی داد و دیگری آمد و همان را پرسید ، جواب دیگری داد و باز دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد. بعد گفتم سه نفر از شیعیان شما یک چیز از شما پرسیدند و شما سه جواب دادید ، گفت : برای این است که اختلاف میان آنها افتد و شناخته نشوند. و در چند حدیث دیگر جوابی باین مضمون داده شده که این اختیاریست بما واگزار شده : «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ[2]» اگر این احادیث هم صحیح باشد دیگر چه عرض کنم؟!!

کتابهای تفسیر ، بسیاری از آیات قرآن را به امامت تأویل کرده‌اند تا جایی که بعضی از آنها

۱ـ در قرآن سه بار نام جبرئیل نام آمده : ۱ـ سوره‌ی بقره (۲) ، آیه‌های ۹۷ و ۹۸ و سوره‌ی تحریم (۶۶) ، آیه‌ی ۴. در هیچ یک از اینها سخن از دیده شدن جبرئیل نیست.

۲ـ معنی : این دِهِش ماست ، [آن را] بی‌شمار بده یا نگاه دار. سوره‌ی ص (۳۸) ، آیه‌ی ۳۹

کلمه‌های «صلاة» و «ذکات» و «ابل» و «بعوضة» قرآن را هم تفسیر به علی کرده‌اند. اگر امامت راستی تا این اندازه مورد توجه قرآن بود چرا برای یک بار هم شده این موضوع را آشکار نگفت که اینهمه جنگ بر سر این کار نشود؟

می‌گویند پیغمبر می‌ترسید از اینکه بگوید و مردم نپذیرند و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر گواه است که هیچ محافظه‌کاری (یا تقیه) در کار خود او نبوده. وآنگهی شما که صدها حدیث از پیغمبر نقل می‌کنید که این موضوع را صریح گفته پس دیگر این سخن چه معنا دارد؟! و نیز می‌گویند امامت در قرآن بسیار تصریح شده ولی آنها را انداخته‌اند یا تغییر داده‌اند و امام زمان که آمد آن قرآن درست را می‌آورد. ببینید برای اینکه شاخه را از دست ندهند چگونه ریشه را می‌زنند. خوب اگر اینطور باشد پس دیگر قرآن با تورات چه فرق خواهد داشت؟! یک دلیل بزرگ بر راستگویی پیغمبر ، قرآن است و دلیل دیگر اثر گفته‌های اوست در همرهانش. آن را می‌گویند که تغییر کرده و این را هم می‌گویند : «ارتد الناس بعد رسول الله إلا ثلثه.[۱]»

ما اگر با نظر حقیقت‌جویی قرآن و تاریخ صدر اسلام را نگاه کنیم می‌بینیم که امامت در اول یک امر خیلی ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره‌ی آن ساکت بوده‌اند ولی بعدها که زمامداران ایران دیدند نمی‌توانند زیر بار خلفاء عرب یا ترک بروند و باید از نیروی توده برای ایستادگی در برابر آنها استفاده کنند امامت را باین رنگها درآوردند و ما هم که این عادت را همیشه داشته‌ایم که رو به هر طرف بیفتیم ، می‌رویم تا جایی که توانایی داریم. اگر بخواهیم از علی ستایش کنیم او را می‌بریم تا جایی که «کتاب فضل او را آب بحر کافی نیست　که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری» و اگر بخواهیم از عمَر چیزی بگوییم می‌رویم تا آنجا که خودتان بهتر می‌دانید.

آب یک جو اگر از یک سرچشمه باشد هرچه پایین‌تر آید اگر کمتر نشود زیادتر نخواهد شد ، حال شما کتابهایی را که درباره‌ی امامت نوشته شده بترتیب تاریخ باهم بسنجید و یا یک کتاب از پیش از

۱ـ معنی : پس از پیامبر همه از دین بازگشتند جز سه تن (مقداد و ابوذر غفاری و سلمان فارسی)

دوره‌ی صفویه و یک کتاب هم از بعد از آن پهلوی هم بگزارید ، آنگاه می‌بینید که هرچه پایین‌تر می‌آید غلو آنها بیشتر و حجمشان بزرگتر می‌شود. شما کتاب مقتلِ سید ابن طاوس را با جلد دهـم بحـار و آن را با اسرار الشهارة دربندی بسنجید ، آنگاه از خود بپرسید علت اینهمه اخـتلاف چیسـت؟ اینهـا را کـه دربندی نوشته از کجا بدست آورده که سید ابن طاوس یا مجلسی بآن دسترسی نداشته؟!

یک زمانی سیاست این طور اقتضا می‌کرد که برای استقلال ایران و یا نگهـداری آن در برابـر دو دشمن نیرومندی مانند عثمانی و ازبک مردم را بوسیله‌ی گریه و زیارت و دسته و گنبد و قبر ، بتکان بیاورند ولی چه کنیم که آن سیاستداران با سیاستشان رفتند و نابود شدند و دنیا هم قرنها پیش رفت ولی این بدعتها همچنان برای ما ماند و معلوم نیست تا کی بایـد گرفتـار اینهـا باشـیم. اینکـه قـرآن می‌گوید : «ستمکارترینِ مردم کسانیند که بخدا دروغ ببندند»[1] برای همین اسـت کـه هرچـه رنـگ دین بخود گرفت پایدار می‌ماند. این است که می‌توان گفت که اگر شهری را بنام سیاست ویران کنند بهتر است از اینکه بدعتی بنام دین بسازد. آنهمه خرابیها ، غارتها ، جنگها ، قحطیهـا کـه در گذشـته واقع شده امروز جز در تاریخ از آنها اثری نمی‌بینیم ولی آن بدعتهایی که برای پیشرفت سیاست بنـام دین ساخته شده همچنان برپاست و بهمین نسبت هم ، آنان که با بدعتی نبـرد مـی‌کننـد کارشـان سودمندتر و پاداششان در پیش خدا بیشتر خواهد بود.

من خوب می‌دانم که خواندن این مطالب برای آنان که امامزاده را در دستگاه خدا همـه‌کـاره یـا وزیر دربار می‌دانند چه اندازه دشوار است ولی چه باید کرد؟! آیا می‌توان ایـن گرفتاریهـا را همچنـان دید و خاموش نشست؟ راست است که ما گرفتاریهای بزرگتر از اینها هم داریم ولی چیزی که هسـت مردم چون می‌دانند آنها گرفتاریست ناچار در فکـر اصـلاح هسـتند ، امـا اینهـا را گذشـته از اینکـه نشناختند بزرگترین وسیله‌ی سعادت دنیا و آخرت می‌دانند. این گرفتاریست که هر اندازه هم کوچک باشد باز خیلی بزرگ است.

۱ـ سوره‌ی انعام (۶) ، آیه‌ی ۲۱ ؛ سوره‌ی عنکبوت (۲۹) ، آیه‌ی ۶۸ ؛ سوره‌ی زمر (۳۹) ، آیه‌ی ۳۲

ایرانیان چنانکه دیدیم خدا و پیغمبر را فدای امامت کرده‌اند و چنانکـه خـواهیم دیـد زنـدگی و کشور و مال و وقت خود را هم روی این کار گزاشته‌اند و حال آنکه امام هر که باشد تنها بـرای زمـان خود امام است نه زمانهای دیگر ، چنانکه در کتاب کافی رسیده «کل امام هاد للقرن الذی هو فیـه»[۱] و اگر کتاب نهج‌البلاغه را هم مدرک قرار دهیم خود امام علی‌ابن‌ابیطالـب در نامـه‌ای کـه بـه معاویـه می‌نویسد می‌گوید : «شورای مهاجر و انصار اگر کسی را امام گردانید همان رضای خداسـت. (رجـوع شود به نامه‌ی ششم از قسمت کتابها)» ولی ما در صدد بیان این موضوع نیستیم زیـرا نـه بحـال مـا سودی دارد نه با اینهمه غرضهایی که دو طرف بکار برده‌اند می‌توانیم درسـت از چگـونگی کـار آگـاه شویم ، ولی آنچه مسلم است این است که امام خیلی پایین‌تر اسـت از پیغمبـر و خـود پیغمبـر هـم بحکم قرآن بشری است مانند دیگران که نه غیب می‌داند و نه باب‌الحوائج است و نه کور شفا می‌دهد و تنها فرقش با دیگران همان وحی است و این گفتگوها هم که پیدا شده زاییده‌ی سیاسـت و بـزرگ شده‌ی تقلید و برپا مانده‌ی عادت است.

دین امروز ما عزاداری را یکی از بهترین کارها دانسته تا جایی که در حدیث ، ثـواب آن را برابـر شمرده با هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با پیغمبر خدا ! و ثـواب هـر نبـی و رسـول و صـدیق و شهیدی که مرده یا کشته شده!! از روز خلق دنیا تا قیامت!! خواهش دارم یک بار دیگر این حدیث را بخوانید و ببینید دروغ و گزافه از این بالاتر هم می‌شود بر خدا بست!! راسـتی اگـر اختیـار بهشـت و جهنم بدست یک کودک بیخردی باشد چنین کاری خواهد کرد؟!

شاید برای کسانی که گوشهاشان از شنیدن اینگونه گزافه‌ها پر شده این سخن هم هیچ تـازگی نداشته باشد و بگویند : «از قدرت خدا چه بعید است» ولی دیگر فکر نمـی‌کننـد کـه خـدا غیـر از قدرت ، عدالتی هم دارد. شما می‌توانید لیره را بجای ریال خرج کنید ولی آیـا ایـن کـار را خواهیـد کرد؟! اگر انشاءالله روز قیامت شما آقای عزادار رفتید به بهشت و آن بـالا بالاهـای بهشـت را بشـما

۱ـ معنی : «هر امامی ، راهنمای همان روزگاریست که در آن زندگی می‌کند.»

دادند (آرزو بجوانان عیب نیست) و بموجب این حدیث هم شهدای بَدر و اُحُد و همه‌ی پیغمبران را زیر دست شما قرار دادند!! بالا غیرتاً شما خودتان آنجا خجالت نمی‌کشید اگر شهدای بَدر بخدا اعتراض کردند که ما در موقع ضعف اسلام به یاری آن برخاستیم و بنای آن را با خون خود بالا بردیم ، پس چطور ما را هزار درجه پایین‌تر از آن آقای عزادار جا دادی؟ آیا شما خودتان باز روی نشستن آنجا خواهید داشت؟

خواهید گفت که : یادبود و احترام بزرگانِ گذشته که کاریست خوب ، حالا بر فرض هم این احادیث دروغ باشد ، اصل این کار که بد نیست. می‌گویم : بعضی از سوداگران برای هر کالای خود یک نمونه‌ی خوبی دم دست می‌گزارند. در هنگام گفتگو آن را نشان می‌دهند ولی در هنگام عمل یعنی تحویل کالا چیز دیگری می‌دهند. دین امروز ما هم بهمین حال درآمده چنانکه در همین موضوع می‌بینیم هنگام گفتگو بخصوص با مردمان کنجکاو می‌گویند : این زیارت و عزاها برای یادبود و احترام است و دیگران هم دارند ولی پای عمل که بمیان آید می‌بینیم بساط دیگری است.

از یک طرف در هر شهر و دهی آنهمه عزاخانه با اسباب کودکانه ساخته‌اند و در هر سال چندین بار با حرکات کودکانه‌تری براه می‌افتند. از طرف دیگر چند ماه از سال را برای عزاداری قرار داده‌اند و سپس بهمین هم قانع نشده‌اند و برای اینکه همیشه این یاسین را بگوش مردم بخوانند گفتند : «کلُّ یَومٍ عاشوراء»[1] باری اگر از اینهمه وقت و خرجی که در این راه صرف شده و می‌شود یک نتیجه‌های خردمندانه می‌گرفتند بد نبود ولی شما می‌بینید که بجای بیدار کردن مردم این دروغهای شاخدار را در مغز مردم جا می‌دهند و در نتیجه نیروی خرد این توده را راستی از کار انداخته‌اند. این است که رسواترین دروغها را بنام دین می‌پذیرند ولی بحقایق علم و زندگی طعنه‌ها می‌زنند!!

نتیجه آنکه بر فرض آنچه درباره‌ی امامت می‌گویند درست باشد این زیاده‌رویها غلط است زیرا در هر راهی و بخصوص در راه خدا نام شخص باید گم باشد. امامت که بجای خود ، خود نبوت را هم

۱ـ «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا.» معنی : «همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی سرزمینها کربلاست.»

نباید جزء دین شمرد زیرا آنان راهنمای دینند نه جزء دین.



۵ــ عزاداری محرم

چنانکه اگر کسی راهی را بشما نشان داد او راهنمای مقصود شما است نه جزء مقصود ، این است که شما از او تشکری می‌کنید و پی کار خود می‌روید. حال اگر بخواهید بجای پیمـودن راه ، خـود را سرگرم راهنما کنید ناچار از مقصود بازمی‌مانید چنانکه ما امروز بازمانده‌ایم.

و این هم که می‌گویند باید اول شخص را بشناسیم تا گفته‌هایش را باور کنیم درست نیست زیرا معرف هر کسی از راهنما و مهندس و پزشک و نجار و آهنگر همان کار اوست نه شخص او.

اگر این گفتگوهای بیهوده که بر سر نامها و شخصها می‌شود بر سر منظور اصلی که توحید اسـت و تقوا ، می‌شد هم زودتر این اختلافها برداشته می‌شد و هم بهتر پیشرفت داشت. (تَعَـالَوْا إِلَـى كَلِمَـةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ[1])

۱ـ سوره‌ی آل عمران (۳) ، بخشی از آیه‌ی ۶۴. معنی : بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسانست بایستیم ، که جز خدا را نپرستیم.

گفتار سوم

روحانی

دین امروز ما می‌گوید : فقیه در زمان غیبت ، جانشین امام است. بر این سخن چندین اشکال فقهی و عملی وارد است که برای اختصار آنها را حذف و بهمین اکتفا می‌کنیم که اگر این نیابت تنها برای بیان احکام است که مسلم بر خلاف مقصود شماست و اگر برای ولایت و حکومت نیز هست در این صورت ما در هر محله و گاهی در یک خانه چندین شاه خواهیم داشت ، چنانکه اکنون هم همه‌ی فقها تا جایی که دسترسی دارند در این کار دخالت می‌کنند. گذشته از این که هر کسی را بهر کاری ساختند. فقیه و کشورداری همچون پزشک و میکانیکی است که هیچ باهم ربطی ندارد و پس از همه‌ی اینها تازه طبق همان مبانی فقهی هم این ادعا (که حکومت حق فقیه است) هیچ دلیل ندارد. بعضی می‌گویند : لازم نیست حکومت دست فقیه باشد بلکه دست هر که هست بماند ولی از فقها اجازه بگیرند ، چنانکه بعضی از شاهان پیش همین کار را می‌کردند و در قانون اساسی ایران هم گفته شده.

می‌گویم این اجازه اگر تنها از نظر تشریفات یا برای تبرک است اینکه نتیجه‌ی عملی ندارد ، با اینحال برای خالی نبودن عریضه من به مجلس و دولت اجازه می‌دهم که هر کاری را برای کشور و مردم مفید می‌دانند انجام دهند!! و اگر برای این است که راستی همه‌ی کارهای کشور را باین دستور انجام دهند این چیزیست نشدنی و بعبارت دیگر دور لازم می‌آید زیرا باین حساب بودن قانون و مجلس بسته باجازه‌ی فقیه است و با بودن فقیه هم قانون و مجلس و دولت معنا ندارد (گفتار «حکومت و قانون» دیده شود).

دین امروز ما می‌گوید باید تقلید از مجتهد زنده کرد و در نتیجه همینکه مجتهدی مُرد گفته‌ها و رساله‌ها و وقتهایی را که مردم صرف آموختن آنها کرده‌اند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخرند و مدتها وقت صرف آموختن آنها کرده‌اند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخرند و مدتها وقت صرف آموختن آن کنند چرا؟! دلیل این کار چیست؟! خجالت می‌کشم عرض کنم!! برای نیابت اگر مَقبوله‌ی عُمَر ابْن حَنْظَله‌ای[1] در کار بود ولی اینجا آن هم نیست بلکه دلیل نقل و عقل برخلاف آنست ، زیرا نقل می‌گوید : «فارجعوا الی رواة أحادیثنا»[2] اگر حیات شرط باشد پس باید این روایتها را هم کنار گزارید و عقل هم می‌گوید اگر یک عالمی از پزشک یا مهندسی یا فقیه در فن خود کاری را انجام داد و مُرد گفته‌ی او باعتبار خود باقی است وگرنه هر دانشمندی مُرد باید آثار او را هم مانند رساله‌های عملیه دور ریخت و باز از نو شروع بکار کرد.

شاید کسانی که برکنارند بگویند این کار برای رعایت اقتضای زمان است و خود کار نیکی است

۱ـ اصل : «نیابت اگر مقبوله بد این خظله» که ما اصلاح کردیم. مقصود نویسنده اشاره به حدیث عمر بن حنظله است که ملایان در زمینه‌ی ادعای «نیابت» خود از امامان بآن استناد می‌کنند. ترجمه‌ی آن اینست :

عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق(ع) درباره‌ی دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث ، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند ، سؤال کردم که آیا این رواست؟

گفت : هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق بایشان مراجعه کند ، در حقیقت به طاغوت (یعنی قدرت حاکمه‌ی ناروا) مراجعه کرده باشد ؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد ، در حقیقت بطور حرام می‌گیرد ؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد ؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده بآن کافر شود. خدای تعالی می‌گوید : یریدُونَ انْ یتَحاکَمُوا إلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِروا أنْ یکْفُرُوا به. [سوره‌ی نساء (۴) ، تکه‌ای از آیه‌ی ۶۰ : می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند]

پرسیدم : چه باید بکنند؟

گفت : باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده ، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده ، و صاحبنظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است... بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند ، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام. پس آنگاه که به حکم ما حکم نمود و از وی نپذیرفتند بیگمان حکم خدا را سبک شمرده و بما پشت کرده‌اند و کسی [که] بما پشت کند بخدا پشت کرده و این در حد شرک بخدا است.

این حدیث را کلینی در الکافی ، ۱۳۶۹ش ، ج۱ ، ص ۶۷-۶۸ ، شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه ، ۱۳۶۳ش ، ج۳ ، ص ۸-۹ و شیخ طوسی در تهذیب الاحکام ، ۱۳۶۴ش ، ج۶ ، ص۲۱۸ آورده‌اند.

۲ـ بخشی از روایتی منسوب به امامزمان شیعه است : «و أمَّا فی الْحَوادِثُ الْواقِعَةُ فَارْجِعُوا فیها إلی رُواةِ حَدیثِنا فَـإنَّهُمْ حُجَّتی عَلَیْکُمْ کما أنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَیْهِم.» ، معنی : «در رخدادها بآنان که گفته‌های ما را یاد گرفته‌اند بازگردید. آنان «حجت» من بشمایند و من «حجت» خدا بآنان می‌باشم». (بحار الأنوار ، ج ۵۳ ، ص ۱۸۱).

ولی اهل اطلاع می‌دانند که مطلب غیر از این است و دلیلش هم این رساله‌هایی است که پی درپی عوض می‌شود. ببینید در رساله‌های بعد کدام رعایتی از زمان شده که در رساله‌های پیش نبوده.

خواهید گفت بیهوده سخن باین درازی نشود ، چگونه ممکن است چنین حکمی را بی‌هیچ دلیل از پیش خود درآورد؟! آری در دنیا هر کس هر گونه ادعایی کند می‌گوید دلیل دارم ولی در برابر هم خدا یک ترازویی بما داده بنام عقل که اگر از بند هوس و عادت و تقلید آزاد باشد بآسانی درست را از نادرست می‌شناساند. برای این حکم هم یک دلیل موهوم و کشداری درست کرده‌اند بنام اصل «عدم جواز» که بهتر است معنایش را هم از خود اهل فن بپرسید تا ببینید احکام دین شما بر روی چه پایه‌هایی است.

می‌دانم آنان که عمری با اینگونه سخنان بالا آمده‌اند نمی‌توانند باور کنند که مدرک این احکامی که ما صدها سال حکم مسلم خدا می‌دانستیم تا این اندازه سست و بیپا باشد و شاید گمان کنند که اینها مدرک دیگری داشته که ما نیاورده‌ایم ولی باید بدانند که من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی‌نویسم. ما در اینجا یک سلاح داریم و آن حقیقت است ، پس چگونه ممکن است آن را هم با دست خود بشکنیم. من قسم یاد نمی‌کنم ولی [به] شما اطمینان می‌دهیم که در سرتاسر این کتاب کلمه‌ای برخلاف حقیقت ننوشتم تا جایی که از جمله‌ها و کلمه‌های گزافه‌ای معمولی هم خودداری شده و بلکه بعکس چون می‌خواستم دلیلهای آن در همه جا روشن و استوار باشد و نیز می‌خواستم پا از حد ادب بیرون نگزارم خیلی گفتنیها را هم نگفتم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست کرده‌اند این است که «هر کس به کفش عالم بگوید کفشک کافر می‌شود» در نتیجه برای روحانی پایه‌ای بس بلند درست شد که هیچ کس نتوانست بقصد اصلاح دستی بسوی این دستگاه دراز کند. گرچه این مطلب در ظاهر به نفع روحانی است ولی در واقع لطمه‌ی بزرگی شد برای دین و دنیای ما بلکه برای خود روحانی ، زیرا مسلم است که راه خرده‌گیری و چون و چرا بر روی هرچه بسته شود راه فساد بر روی آن باز می‌شود.

آری تنها در کار خدا چون از روی نظام کامل است و از دائره‌ی فکر و اختیار ما نیز بیرون است ، چون و چرا معنا ندارد ولی در جای دیگر ما خود می‌بینیم که نتیجه‌ی آن بعکس است. در کار حکومت زبان مردم را بستند ، راه فساد باز شد. در کار امام حسین گفتند هر که چون و چرا کند پشت پا می‌خورد ، آنهمه کارهای بیخردانه بنام او درست شد. در زمینه‌ی دین راه خرده‌گیری را بستند ، چه دروغهای شاخداری پیدا شد و چه بارهای سنگینی بنام دین بر دوش مردم گزاشتند. و درباره‌ی ملا هم گفتند : «هر کس به کفش او بگوید کفشک کافر می‌شود» در نتیجه باین صورت درآمد.

آب که از سرچشمه بیرون آمد باید برای آن راه خردمندانه‌ای باز کرد و از آن نتیجه گرفت ولی اگر کسی بخواهد با زور جلو آن را بگیرد که بیرون نیاید خواهی نخواهی از یک گوشه سر درمی‌آورد و در نتیجه هم به هدر می‌رود و هم خرابیش بیشتر خواهد شد. کسی هم که بخواهد با زور جلو دلیل و منطق را بگیرد چندگاهی می‌تواند ولی با خرابی بیشتر از طرف دیگر سر درمی‌آورد.

رضاشاه جلو قلم و زبان مردم را گرفت ولی همینکه رفت و نام آزادی بمیان آمد مردم یک درجه هم از دمکراسی گذشتند و سه‌مکراسی شدند و نیکیهایش را هم فراموش کردند. ملا هم وقتی میان خود و توده آن سد آهنین را گزاشت همین احساسات از کلکته و مصر و قفقاز و جاهای دیگر بصورت بدتری سر درآورد تا کار بجایی رسید که همان وقتها یک ملا که از خیابان می‌گذشت چه متلکها می‌شنید و یقین چند برابر آن را در دل داشتند تا یکی را بزبان می‌آوردند. همه بیاد داریم آن روزها می‌گفتند ملا را سوار اتومبیل نمی‌کنیم و اگر در راه پنچر می‌شد از قدم او می‌دانستند ولی در چند ساله‌ی اخیر در اثر اصلاحات رضاشاه آن بدبینی‌ها رفت و این احترام امروزی هم دنباله‌ی همانست و اکنون هم اگر وقت را غنیمت ندانند و بجای فکر اصلاح در فکر بستن زبان مردم باشند بیگفتگوست که این بار بصورتی بدتر از پیش درخواهد آمد. باور ندارید این مطلب را بخاطر سپارید تا درستی این سخن را با چشم خود ببینیم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست شده و باعث فساد این دستگاه گردیده این است که امروز روحانی خرج خود را بی‌واسطه از دست توده می‌گیرد ، در نتیجه ناچار است که همیشه به میل توده سخن بگوید یا دست‌کم بر خلاف میل او سخنی نگوید و این دو عیب بزرگ دارد.

اول آنکه درمیان توده فکرهای غلط زیاد پیدا می‌شود ولی چون بنام «عوام» است ماندنی نیست ، اما پس از قبول یا سکوت ملا این فکر غلط تسجیل خواهد شد و هر کس مجبور است آن را بپذیرد و به ارث برای فرزندان خود گزارد ، چنانکه همین مطلب خود باعث پیدایی خرافات بسیاری گردیده.

دوم بجای آنکه توده تقلید ملا را کند ملا مقلد توده خواهد شد و حال آنکه اگر توده راه را می‌دانست دیگر روحانی برای چه می‌خواست؟!

روحانی یعنی پزشک روح و پزشک هم کارش دریدن است و سوختن و دادن دواهای تلخ و تند ، و اگر بخواهد به میل بیماران خود دوا و غذا دهد کافه‌چی خواهد بود نه پزشک. روحانی هم کارش نبرد با پندارها و بیرون کردن خرافات از مغزها و پاک کردن دین از دروغهاست و اینها همه برخلاف میل توده است. اکنون کی است که خود را برای چنین سختیها آماده کند و تازه جواب گرسنگی زن و فرزند را هم بدهد.

روحانی هم بنده‌ی خداست و از قانون طبیعت بیرون نیست. وقتی دید شتر در خانه‌ی آن کس زانو بزمین می‌زند که محافظه‌کارتر است ، وقتی دید لیره‌ها و بارها و احترامها پیش آن کس می‌رود که خرافی‌تر است ، وقتی دید در روضه و منبر آن کس جلوتر است که دروغ بهتر ببافد و در برابر ، ملای دیگری که هم‌تراز همانهاست چون به میل توده سخن نگفته برای نان خالی هم درمانده است ، از همینجا درس کار خود را برای همه‌ی عمر می‌خواند.

یک مثال روشن : امروز همه می‌دانند که قمه زدن خلاف شرع است ، همه می‌دانند که این روضه‌های امروز بیشترش دروغ است و دروغ بر خدا و پیغمبر هم بدترینِ دروغهاست ، با اینحال چرا

یک ملا جرأت ندارد مردم را از این کار بازدارد؟ برای آنکه می‌داند اگر چنین حرفی از دهانش بیرون آید نانش سنگ خواهد شد.

روحانی اگر آنچه را می‌دانست می‌توانست بگوید کار دین و زندگی ما خیلی بهتر از اینها بود. ملا اگر از قطع نان خود نمی‌ترسید این اسرار در پشت پرده نمی‌ماند و به مثل معروف کسی می‌تواند شتر را از بام پایین آورد که خودش بالا برده. اصلاح این کار هم بیشتر بدست خود ملاست نه رضاشاه و نادر[شاه] و مانند آنها. آری نیروی مادّی هم برای پیشرفت این کار لازم است ولی بشرط آنکه نیروی معنوی جلوتر رفته باشد و دلهای مردم را برای پذیرفتن آماده کرده باشد.

در دفعه‌ی پیش که این گفتار را می‌نوشتم روز عاشورا بود ، ناگهان دیدم از بیرون صدای هیاهو بلند شد ، بیرون آمدم دیدم گفتگو از داستان دسته‌ی [عزاداری] امروز در جلو شهربانی «اهواز» است. در اینجا کار بشرح داستان ندارم که بکجا کشید ، مقصود شرح حال این مردم بود که از پراکنده شدن این دسته چنان افسوسها می‌خوردند که تو گویی سپاه مدافعی از جلو لشکر مهاجمی فرار کرده. آسیبی را که بآنها رسیده بود از معجز امروز و شقاوت آنها می‌دانستند و آسیبی را که باینها رسیده بود اجرش را از ام‌البنین می‌خواستند و چون شب پای رادیو نشستم دیدم رادیو تهران بجای پشتیبانی از دستوری که خود دولت داده شروع کرد به همان روضه‌ها و گزافه‌هایی که می‌دانیم.

مزد گرفتن برای بیان احکام دین ، گذشته از آنکه باعث فساد دین است بگفته‌ی خود فقها هم حرام است و اینگونه کسان تنها می‌توانند از بیت‌المال حقوق بگیرند نه از مردم ، چنانکه امروز هم می‌دانید کارکنان دولت باید کار مردم را انجام دهند ولی مزد خود را باید از خزانه بگیرند زیرا اگر از مردم بگیرند گرچه پیشرفت کارها بیشتر است ولی چنانکه درباره‌ی دین و روحانی دیدیم گردش کارها یکسر روی غرضهای شخصی خواهد افتاد و زیان این کار خیلی بیشتر است.

اشتباه نشود این معنا غلط است که دولت در کار روحانی دخالت کند زیرا در این صورت باز پیراهن عثمان بدست خواهد افتاد و بعلاوه آنان هم زیر بار دولت نخواهند رفت. چنانکه دولت از

درست کردن «دانشکده‌ی معقول و منقول»[1] شاید همین نظر را داشت ولی دیدیم این دانشکده هم یکی از کارخانه‌های پشت‌میزنشین‌سازی شد.

برای این کار تنها راهی که بخاطر می‌رسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست این است که امروز در کشور ما موقوفات زیادی است که مصرفش روزه و مانند آنست. اگر درآمد آنها با نظارت یک رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیردولتی در این راه صرف شود هم مال وقف بمصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه به دین و زندگی شده ولی اگر توده همین است و روحانی هم همین ، نه بر مرده بر زنده باید گریست.

شاید بگویید تو یا مجتهدی یا مقلد ، اگر مجتهدی حرفهایت برای خودت حجت است و بدرد دیگران نمی‌خورد و اگر مقلدی جاهل را بر عالم بحثی نیست و بعبارت دیگر این فضولیها بتو نمی‌رسد. آری این سخن درست است ولی برای راه نه برای نتیجه ، یعنی شما اگر جامه‌ی خود را به خیاط دادید بدوزد نباید بگویید آن را چگونه ببُرد و بدوزد ولی جامه را که بشما داد باید باندام شما راست باشد وگرنه بر شماست که بگویید چرا وقت و پول و جامه‌ی من را خراب کردی. شما هم با قانونگزار نگویید که حکم را چگونه و از چه راه بیرون آورد ولی حکمی را که بشما داد باید با حکم عقل و آیین طبیعت که حکم مسلم خداست راست بیاید وگرنه مانند امروز می‌شود که برای یک آیه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»[2] که دستوری است خیلی ساده و حدودش را هم هر کسی می‌تواند با فطرت خدادادی خود بفهمد چند برابر قرآن کتاب نوشته می‌شود. تازه نتیجه‌اش هم این می‌شود که آب خزینه‌ی حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه‌ی آلودگیهایش پاک است ولی پاکیزه‌ترین آبها اگر سر سوزنی از کُر کمتر باشد همینکه انگشت متنجس بآن رسید نجس می‌شود و یا آبی که باندازه‌ی یک کُر است اگر سگ در آن بشاشد پاک است زیرا زیاد

۱ـ دانشکده‌ی «الهیات و معارف اسلامی» کنونی.

۲ـ سوره‌ی بقره (۲) ، آیه‌ی ۲۲۲ : «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ». معنی : «خدا توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد.»

می‌شود ولی اگر از آن بیاشامد نجس می‌شود چون کم می‌شود!!!

افسوس که عمری با چشم و گوش بسته بسر می‌آوریم و همچون حیوانی که به سنگ گچ‌کوبی بسته باشند هشتاد سال راه می‌رویم بگمان اینکه عالمی را پیموده‌ایم و اکنون به پشت در بهشت عنبر سرشت رسیده‌ایم ولی چون چشم باز می‌کنم می‌بینم در همانجا که بوده‌ایم هستیم. آری این است سزای آنکه چشم خرد را می‌بندد و هر جا او را ببرند ندانسته می‌رود!

نتیجه آنکه : هر چیزی در اینجهان هر اندازه ارزشش بیشتر باشد وقتی از حد خود گذشت به همان اندازه زیانش بیشتر خواهد شد. پزشک چون جان مردم را نگه می‌دارد از دیگران ارجمندتر است ولی اگر در کار خود بی‌پروایی کند از بدترین مردم است. روحانی هم اگر راستی بوظیفه‌ی خود رفتار کند از پزشک هم بالاتر است زیرا پزشک جان را نگه می‌دارد ولی این روان را که ارزش جان هم باوست. حال اگر همین کس پا را از گلیم خود درازتر کند یا وظیفه‌ی خود را بعکس انجام دهد می‌شود گفت از همه‌ی مردم پستتر است. روشنتر بگویم ضرر چنین کسی برای یک کشور بیشتر است از نایب‌حسین کاشی[1] برای یک شهر ، زیرا او مال را می‌برد و این خرد را ، او در خانه‌ی مردم به ناحق پا می‌گزارد و این در دل مردم. آثار او پس از رفتنش از میان می‌رود ولی بدعتهایی که این نهاده قرنها می‌ماند.

۱ـ راهزنی بوده در زمان مشروطه.

گفتار چهارم

حکومت

دین امروز ما می‌گوید هر دولتی که پیش از قیام قائم برپا شود باطل است : «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ»[1]. می‌گوید کار سلطان و همراهی بـا آن عـدیل کفـر است : «سَأَلْتُهُ عَنْ عَمَلِ السُّلْطَانِ؟ فَقَالَ: الدُّخُولُ فِي أعْمَالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ عَـدِيلُ الْكُفْرِ»[2]. می‌گوید قتال بهمراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خون است و بلکـه در حـدیث صحیح آماده بودن برای جنگ با دشمن را هم نهی کرد.

شگفتا وحشیان آفریقا این را می‌دانند که باید مدیری داشته باشند که افراد پراکنده‌ی آنها را گرد آورد و پستترین حیوانها خود را برای ایستادگی در برابر دشمن آماده می‌کنند ولی مـا فرقـه‌ی ناجیـه درمیان همه‌ی انسانها و حیوانها یک سخن تازه‌ای بنام دین درست کرده‌ایم که در قوطی هیچ عطـاری یافت نمی‌شود و چون دیدند این سخن بقدری بیپاست که همان مردمان زودباوری که هر چیزی را بـا ساختن یک جمله‌ی عربی می‌پذیرند نخواهند پذیرفت ناچار آن را برنگهای دیگری درآوردنـد کـه مـا

۱ـ هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود ، صاحب آن طاغوتی است کـه غیـر خـدا را مـی‌پرسـتد (کـافی ، جلـد ۸ ، ص ۲۹۵ ؛ وسائل الشیعه ج ۱۵، ص ۵۲ ؛ مستدرک الوسائل ج ۱۱ ، ص ۳۴).

۲ـ «عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع): مَا تَقُولُ فِي أعْمَـالِ السُّـلْطَانِ؟ فَقَـالَ: يَـا سُـلَيْمَانُ، الـدُّخُولُ فِـي أعْمَالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ عَدِيلُ الْكُفْرِ، وَالنَّظَرُ إِلَيْهِمْ عَلَى الْعَمْدِ مِنَ الْكَبَائِرِ الَّذِي يُسْـتَحَقُّ بِـهِ النَّـارُ»، سـلیمان جعفری می‌گوید : «از امام موسی کاظم پرسیدم نظرت درباره‌ی کار حاکمان [و همکاری بـا آنهـا] چیسـت؟» او گفـت : «ای سلیمان ، داخل شدن در کارهای سلاطینِ جور و یاری کردن آنها و سعی کردن در انجام مقاصدشان ، همپایه‌ی کفـر اسـت و نگاه کردن به آنها از روی عمد ، از گناهان کبیره‌ای است که سزاوار آتش می‌شود» (وسائل الشیعه ، ج ۱۲ ، کتاب تجارت ، باب ۴۵، ص ۱۳۸).

یک یک آنها را هم مورد گفتگو قرار می‌دهیم و سپس زیانهای این عقیده را می‌آوریم :

۱) می‌گویند حکومت باید بدست فقیه باشد و حال آنکه دیدیم باین سخن دلیلی ندارند و بعلاوه هرگاه چیزی را شرط برای چیزی دانستند باید تناسبی میان آنها باشد. اگر گفتند مهندس باید ریاضی بداند یا قاضی باید فقیه باشد ، سخنیست درست ولی اگر گفتند مهندس باید فقیه باشد شما خودتان باین شرط می‌خندید که چه بستگی میان فقه و هندسه است. یک پادشاه اول باید استعداد ذاتی برای این کار داشته باشد و سپس اطلاعات نظامی و تاریخی و مانند آن را خوب بداند. برای کسی که یک ساعت وقتش باید ملیونها بکشور نفع دهد چه نتیجه دارد که مدتها وقت خود را صرف کند تا ببیند که آیا مقدمه‌ی واجب ، واجب است یا نه!![1] وانگهی ما می‌گوییم کشور مانند کشتی است ناخدایی می‌خواهد که آن را از گردابها برهاند و به منزل رساند هر که می‌خواهد باشد ولی اکنون که فقیه نخواسته و یا نتوانسته این کار را انجام دهد تکلیف ما سرنشینان چیست؟ آیا باید خود را به امواج دریا سپاریم؟!!

۱ـ این یکی از بحثهای اصول است که ملایان می‌خوانند. کسروی در کتاب «زندگانی من» ، تکه‌ی «۱۱ـ چگونه از دامهای منطق و اصول جَستم» درین باره چنین آورده :

«اما اصول داستان آن شگفت‌تر است. زیرا اصول در نخست یک رشته قاعده‌هایی می‌بود که در آغاز فقه یاد داده می‌شده ، از «اِستِصحاب» و «اصل برائت» و مانند اینها ، و اینها چیزهاییست که در دو یا سه درس توان آموخت. ولی رفته رفته چیزهای دیگری بآنها افزوده وآنگاه راه بافندگی را پیش گرفته کار را بجایی رسانیده‌اند که می‌بایستی ده سال و بیست سال درس اصول خواند.

مثلاً یکی از جُستارهاشان[مبحث] بدین عنوانست : «آیا مقدمه ی واجب واجبست». خودشان مثل زده چنین می گویند : «آقایی به غلامش فرموده برو بالای بام. رفتن بالای بام واجبست و جای سخن نیست. ولی آیا نردبان گزاردن که مقدمه‌ی آنست نیز واجبست؟...».

چنانکه می‌بینید این گفتار بسیار بیهوده است. کسی که بالای بام خواهد رفت ناچار است که نردبان گزارد و جای گفتگو هم نمی‌باشد. اینست برخی آمده چنین گفته‌اند : «مقصود آنست که مقدمه آیا اصالتاً واجبست یا من باب المقدمه واجب می‌باشد؟...» پیداست که این نیز بیهوده است و جز بکار بافندگی نتواند خورد.

همین جُستار بیهوده را هفته‌ها بلکه ماهها درس گفتندی و در پیرامونش چَخِشها [مجادله] کردندی. من بارها شنیده بودم یکی از ملایان نجف این جُستار را شش‌ماه درس گفته است.

این اصول نیز گذشته از آنکه چیزی بدانسته های آدمی (یا بهتر گویم : بدریافته های او) نیفزاید نیروهای ساده‌اش را نیز از کار اندازد و کسی که ده سال و بیست سال با این بافندگیهای پا در هوا بسر برد ناچاریست که مغز او فرسوده گردد و فهم و خردش بیکاره شود. از حکمت یا فلسفه در جاهای دیگری سخن رانده نیک نشان داده‌ایم که سراپا پنداربافیست.»

نوشته‌های کسروی درباره‌ی فلسفه در کتابی بنام «در پیرامون فلسفه» گردآوری شده است.

۲) می‌گویند حکومت باید دینی باشد. اگر مقصود دینی است که با زندگی بسازد چیست بهتر از این؟ شما هرگاه چنین دینی را از دولت بخواهید بیگمان خواهد پذیرفت زیرا دین بهترین پشتیبان برای دولت است و کیست که از چنین پشتیبانی بگذرد و اگر مقصود همین دینی است که امروز در دست ماست بی‌پرده باید گفت که این مانند آدم کاغذی است که تنها می‌توان آن را در پشت شیشه گزاشت و تماشا کرد و اگر روزی بخواهند آن را از میان اوراق کتاب بیرون آورند و صد درصد به موقع اجراء گزارند همان روز هم باید فاتحه‌ی کشور و زندگی را خواند.

۳) می‌گویند حکومت باید از روی عدالت باشد ، البته این شرطی است که هیچ کس منکر آن نیست ولی همه می‌دانیم که اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگری است. جایی که تکلیف ارث آدم دوسر و احکام ازدواج «زن جنیه» را تعیین کرده‌اند ، جایی که احکام مردگان را از دم مرگ تا صور اسرافیل نوشته‌اند ، برای کاری مانند حکومت که پایه‌ی اول زندگی است و همه‌ی مردم در هر زمانی با آن سر و کار دارند هیچ تکلیفی معین نکرده‌اند.

ما اگر می‌گفتیم چون دولت بوظیفه‌اش رفتار نمی‌کند ظالمش می‌خوانیم و یا چون مالیات را بیهوده خرج می‌کند حرام می‌شماریم ، این ولخرجیها و این وظیفه‌نشناسیها از اول پیدا نمی‌شد. ما می‌گوییم اگر در زمان غیبت ، انوشیروان عادل به تخت نشیند ظالم است. می‌گوییم هر کس که کار دولت را کند چه وظیفه‌نشناس باشد و چه وظیفه‌شناس اعانت ظلم و یا عدیل کفر است. ما می‌گوییم مالیات را هر کس بگیرد چه کم و چه زیاد حرام است و باید آن را به همان طرزی که همه می‌دانیم حلال کند[1]. ما می‌گوییم تا می‌شود نباید مالیات داد و چون از دست ما رفت مرغی است که بهوا پریده هر جا می‌خواهد برود. چون چنین می‌گوییم وضع ما هم چنان می‌شود. قرآن می‌گوید و تجربه هم نشان داده که : «هر گرفتاری بآدمی رسد از خود اوست»[2].

۱ـ خواست نویسنده پرداخت «رد مظالم» بملایان است.

۲ـ سوره‌ی شورا (۴۲) ، آیه‌ی ۳۰ : «و هر مصیبتی بشما می‌رسد از دست خود شماست.»

اما زیانهای این عقیده :

۱ـ مردم را درباره‌ی حکومت گیج و سرگردان کرده.

۲ـ استقلال و آرامش کشور را سست نموده.

۳ـ بخزانه‌ی دولت زیانهای بزرگ رسانیده.

۴ـ کارکنان دولت را به کار ، سست و بدبین کرده.

۵ـ فشار همه‌ی این خرابیها بر دوش توده‌ی بینوا افتاده.

۱ـ کار دولت در ایران بصورت مبهم و بغرنجی درآمده ، از یک طرف می‌گویند مال و کار دولت محترم است و برای آن قانونها و آیین‌نامه‌ها درست می‌کنند و از طرف دیگر می‌گویند مال دولت مجهول‌المالک و یا بی‌صاحب است و این مقررات هم همه بیخود و من‌درآوری است. از یک طرف می‌گویند خدمت نظام لازم است زیرا اسلام جهاد را واجب کرده و از طرف دیگر می‌گویند جهاد اسلام چیز دیگر است و اینها چیز دیگر. در این میان مردم بیچاره مانده‌اند دودل و سرگردان ، اگر از آن راه بروند با دینشان نمی‌سازد و اگر از این راه بروند با دنیاشان ، اگر مالیات و سرباز بدهند بر خلاف گفته‌ی دسته‌ای عمل کرده‌اند و اگر ندهند بر خلاف دستور کسان دیگر. این است که نه بگفته‌ی اینان کار می‌کنند و نه بدستور آنان ، بلکه هر طرف سود خود را ببینند رو بآن می‌روند زیرا تنها آن کسی حاضر است که یک راه را با همه‌ی سختیها و پستی و بلندیها بپیماید که یک مقصد ثابت و روشنی در پیش داشته باشد ولی آنکه خود نمی‌داند چه می‌خواهد و از همه بدتر ، این ندانستن خود را هم نمی‌داند ناچار هر طرف را آسوده‌تر دید رو بآن می‌رود.

سربازی که پایه‌ی استقلال کشور روی شانه‌ی اوست یا پاسبانی که آرامش شهر بر عهده‌ی اوست ، با داشتن این عقیده چگونه فداکاری و جانبازی کند؟ او در سربازخانه و روزنامه‌ها سخن از میهن‌پرستی زیاد شنیده و سرودهای میهنی را هم خوب آموخته ولی همه‌ی آنها در برابر آن یک

کلمه‌ای که بنام دین شنیده هیچ است. او نام انجام وظیفه را در روزنامه‌ها بسیار خوانده ولی در گفتگوهای خصوصی دیده هر کسی در این باره سخنی بگوید باو لبخند می‌زنند و آدم صاف و صادقش می‌خوانند. او شنیده کار دولت بد است ولی چون «اجباری» آمده گناه ندارد دیگر علاقمندی چرا؟!! او شنیده یک زیارت ثواب «هزار هزار شهید» دارد پس جانفشانی برای چه؟

فداکاری و جانبازی باریست بس سنگین و تنها کسی می‌تواند آن را بدوش کشد که دارای یک دل و یک اراده و یک راه باشد. برای کسی که فرسخها راه را با سربالایی زیاد پیموده چه اندازه دلچسب است اگر کسی بگوید بیهوده خود را خسته نکنید و در کنار همین آب و سبزه بنشینید و خوش باشید. آیا کی است که در برابر چنین سخنی پایش سست نشود؟

شما از قرآن آیه می‌آورید که تنزیل پول حرام است ، کسی گوش نمی‌دهد ولی اگر پیرزنی بگوید من در خواب دیده‌ام که دادن مالیات یا خدمت سربازی حرام است بر خود من که نویسنده‌ی این نامه هستم اثر خواهد کرد. یک ارابه که رو به پایین یعنی مطابق میل طبیعت می‌رود نیروی مخالف کمتر می‌تواند در آن اثر کند ولی هنگامی که رو به بالا می‌رود نیرویِ کم اثر زیادی خواهد کرد.

۳ـ وقتی فلان سوداگر و بازرگان می‌خواهد مالیات بدهد می‌بیند پول است نه جان است که آسان بتوان داد ، اینجاست که تا بشنود دادن مالیات اعانت ظلم است ، اگرهم هیچ عقیده نداشته باشد بفکر دین می‌افتند. می‌گوید باید مأمور وصول را فریب داد یا بوسیله‌ی رشوه‌ای قانعش کرد که این مالیات را نگیرد یا هرچه می‌شود کمتر بگیرد و چه‌بسا قسمتی از آن پول و یا همه‌اش را هم به مأمور می‌دهد تا به جیب دولت نرود و دولت هم که گنج آب‌آورده ندارد ناچار است آن را وصول کند ، این است از یک طرف دولت به سازمان می‌افزاید و از طرف دیگر مردم به زیرکی خود. تازه چون پایه کج[1] است اگر دولت همه‌ی مردم کشور را هم مأمور و بازرس قرار دهد باز آن نتیجه که باید بدست نخواهد آمد.

۱ـ اصل : کر

۴ـ کارمند دولت یا به دین علاقه دارد یا نه ، اگر ندارد که حسابی نداریم و اگر دارد این را هم به همراهش تزریق کرده‌اند که کار دولت بد است و پولش حرام ، پس در این صورت او اول خود را بدکار و جهنمی دانسته سپس بکار وارد شده. حال شما از چنین کسی چه انتظار دارید جز همانکه می‌گوید آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی.

دیگر آنکه چیزی که آدمی را از روی دلسوزی بکار وامی‌دارد و از خیانت جلو می‌گیرد اول دین است ، دوم عقل و وجدان. چنانچه این هر دو باهم باشند البته اثرش خیلی زیاد است و اگر تنها شوند اثرش کمتر ، و هرگاه این دو برخلاف هم شوند اثر هر دو خنثا می‌شود. حال در اینجا می‌بینیم عقل می‌گوید فرقی میان کار و مال دولت با دیگران نیست ، بلکه چون مال دولت مال همه است حفظش لازمتر است ولی دین ما می‌گوید مال دولت مجهول‌المالک و به تفسیر مردم بی‌صاحب است ، پس تنها باقی می‌ماند ترس که آن هم در همه جا نیست.

از اینرو می‌بینیم که کار دولت در نظر کارمند برای نفع شخصی شده و در نظر مردم گل بود و به سنبل نیز آراسته گردیده. ما می‌شناسیم کسانی را که برای گرفتن تذکره[=گذرنامه] و رفتن زیارت که بگفته‌ی خودشان مستحب است رشوه می‌دهند که مسلم حرام است. می‌بینیم رسواترین دروغها را همینکه نام دین به رویَش آمد بی‌چون و چرا می‌پذیرند و بعکس تمام هوش و جُربُزه[=استعداد] و فکر خود را بکار می‌اندازند تا ببینند بکجای قانون و مقررات می‌توان دست انداخت یا مسخره کرد. بسیار می‌شناسیم کسانی را که از مال دولت می‌دزدند یا خیانت می‌کنند و از همان پول صرف زیارت و روضه و نذر می‌کنند. از اینرو باید دانست که این مردم چنانکه می‌گویند فاسد نیستند بلکه می‌خواهند خوب باشند ولی راه را گم کرده‌اند.

۵ـ چون غرض از برپا شدن حکومت و دولت آسایش توده است و نگهداری هر حکومتی هم با خود توده است از اینرو هر خرابی در این دستگاه وارد شود فشارش بر دوش خود مردم خواهد افتاد.

پس از همه‌ی اینها بخود ملایان نیز از این عقیده آسیب بزرگی رسیده زیرا کسانی که بآنان

عقیده دارند چون کار دولت را بد می‌دانند کمتر پیرامون آن می‌روند و بعکس بیشتر کسانی وارد کـار اداری می‌شوند که بگفته‌ی آنان ارزشی نمی‌دهند یا مخالفند ، در نتیجه آن شد که دیدیم.

دین امروز ما می‌گوید پول مالیات حرام است و گرفتنش ظلم است و دادنش اعانت بر ظلم و باید بجای آن زکات و خمس گرفت. اما زکات باید از نُه چیز گرفته شود که عبارت است از : طـلا و نقـره (سکه‌دار) و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گـاو و گوسـفند ، و امـا خمـس را از اربـاح تجـارت و صناعت می‌توان گرفت ولی مصرفش نصف سهم امام است که باید داد به مجتهد و او هم یا باید بدهد به سادات یا به ملایان دیگر و یا به شخص امینی بسپارد و یا بزیر خاک امانت گزاردا! تـا امـام زمـان بیاید و بردارد و نصف دیگرش هم که یکباره مال سادات است!!

اینکه گفتیم دستورهای دین امروز ما اگر از میان اوراق کتاب بیرون آید و وارد عمل شود همـان روز باید فاتحه‌ی زندگی و کشور را خواند نسنجیده نگفتیم. شرط اول برای نگهداری هر توده داشـتن قانون مالی درستی است ، اکنون ببینیم کسانی که می‌گویند همه‌ی روی زمین بایـد زیـر فرمـان مـا باشند ، آیا با این دستور من‌درآوری خود چگونه می‌توانند یک توده‌ی کوچک را اداره کنند؟!

اما زکات چنانکه دیدیم باید از چیزهایی گرفته شود که بعضی از آنها امروز هیچ نیست ماننـد طلا و نقره‌ی سکه‌دار (اشتباه نشود اسکناس و شمش زکات ندارد) و بعضی از آنها کم اسـت ماننـد شتر و خرما و مویز و بعضی همه جا نیست مانند گاو و گوسـفند و گنـدم و جـو ، بنـابراین مـردم مازندران که زراعت آنها برنج است یا مردم تهران و شهرهای دیگر یا کشورهای صنعتی از چه چیـز مالیات بدهند.

اما خمس هم بآن طوری که گفته شد با زندگی امروز نمی‌سازد چنانکه یکی از درآمدهای مهـم امروز که وجودش هم لازم است گمرک است که با این دستور نمی‌سازد و با اینحال از زکات عملی‌تر است ولی در برابرْ دو اشکال بزرگ دیگر دارد : اول آنکـه حـدیثهای زیـادی از صـحیح و غیرصـحیح رسیده که امام خمس را بخشیده ، چیزی را که شاه می‌بخشد شیخعلی‌خان چرا نمی‌بخشد؟!!

در یک کتاب وافی من شمردم شانزده حدیث در این باره رسیده. چه شده است کـه بـرای یـک حدیث که می‌گوید : «من زار فاطمة بقم فله الجنة»[1] یک چنان بتخانه‌ی بزرگی با آنهمـه تشـریفات برپا کرده‌اید ولی شانزده حدیث صحیح و غیرصحیح هیچجا بحساب نیامد؟ آفرین بر این دینداری!!

دوم آنکه مقصود از گرفتن این پولها تنها پول گرفتن نیست بلکه مقصود اصلی تأمین خرجهـای ضروری کشور است و حال آنکه طبق این دستور چنانکه دیدیم مصرف خمس نه تنهـا بحـال کشـور سودی ندارد بلکه خود یک کارخانه‌ی گداسازی بزرگی است.

شما خود اگر فرزندی داشته باشید سالم و بیکار ، حاضر نیسـتید خـرج او را از جیـب خودتـان بدهید چه رسد بدیگران. پس محمد و علی که خود سرچشمه‌ی غیرتند چگونه حاضر خواهند شد که کسانی بفرزندان آنها یا بکسانی دیگر بنام آنها مال بی‌عوض دهند و از این راه دسته‌ی زیـادی را بنـام دین تنبل و بیکار بار آورند؟

همراهی مالی با مردمان جوان و تندرست این است که آنها را بکار گمارند تا در برابـر کـار پـول بگیرند. پول بی‌عوض دادن باینگونه مردم دشمنی بزرگی است هم با خود آنها و هم با توده و کشـور ، زیرا باین وسیله آنها را تنبل و بیکار خواهند کرد و اگر خوب دقیق شویم می‌بینیم که علت پیدا شدن اینهمه گدا و مفتخور در این کشور همین خیرات و احسانهای بیجاست.

خنده‌آور است که کسانی پیش خود یا کسانی مانند خـود مـی‌نشـینند و مـی‌گوینـد اروپاییـان قانونهای ما را برداشتند و مورد عمل قرار دادند تا باینجا رسیدند. یا می‌گویند دنیا اگر این دستورها را عملی می‌کرد چنین و چنان می‌شد. آری من می‌توانم در اتاق خود بنشینم و در عالم فرض یا خیـال بر روی اقیانوس اطلس یک کشور پهناوری بسازم و برای آن بناهایی با هزار طبقه و در نهایت زیبـایی درست کنم ولی تمام این کشور خیالی من را دو کلمه حرف حساب نقش بـر آب خواهـد کـرد. ایـن دستورهای شما هم اگر عملی بود اول باید در کانون خود عملـی شـده باشـد. در ایـران زیـاد بودنـد

۱ـ «هر کس فاطمه[ی معصومه] را در قم زیارت کند ، بهشت بر او واجب می‌گردد». (کامل‌الزیارات ، ص۵۳۶ ، حدیث ۸۲۶ ؛ بحارالانوار ، ج ۱۰۲ ، ص ۲۶۵ ؛ ثواب‌الاعمال ، ص ۱۲۴ و عیون اخبارالرضا ، ج ۲ ، ص ۲۶۷)

پادشاهانی که با اجازه‌ی علما کار می‌کردند ، چرا آنها این گوهرهای گرانبها را برنداشتند تا بچنگ دیگران افتاد و در نتیجه آنها رفتند و ما ماندیم؟!! امروز هم که زمامداران و پیشوایان و نویسندگان ما طرفدار دینند !! بگویید این اصل مهم دین را عملی کنند تا هم وصولش آسانتر باشد و هم مردم از پول حرام دولت آسوده شوند.[1]

می‌گویند مردم اگر راستی دیدند یک حکومت ملی و دلسوزی دارند خود پشتیبان آن خواهند شد و این پولهایی را که بنام وقف و نذر و وصیت و غیر از اینها در راه دیگر خرج می‌کنند باین راه می‌دهند ، چنانکه این کار در تاریخ نظیر هم دارد. می‌گویم اگر یک توده‌ای تربیت درستی داشته باشند و یا اگرهم تربیت ندارند باری اخلاقِ نیک فطری خود را از دست نداده باشند ممکن است چنین کارهایی کنند ولی از چنین مردمی که دستورهای دینیشان چیزهایی است که در این کتاب نمونه‌ی آن را می‌بینید چنین انتظاری نتوان داشت. از کسانی که خویش و همسایه‌ی خود را گرسنه می‌گزارند و در چنین روزگار سیاهی دسته دسته بزیارت می‌روند شما انتظار فداکاری برای کشور هم دارید ، عجب خیال خامی!![2]

آری خدا حس نیکیخواهی را در آدمی نهاده ، اگر آن را در راه بیهوده بکار برند به همان قانع خواهند شد چنانکه اگر کسی شهوت جنسی خود را در راه نامشروع بکار برد به همان قانع و از راه مشروع منصرف می‌شود ، این است که می‌بینید در ایران اینهمه پولهای گزاف بنام نذر و وقف و وصیت داده شده ولی درمیان آنها خیلی کم است چیزی که راستی دردی را از مردم دوا کند.

اینهمه تکیه‌ها برای عزاداری ، و مدرسه‌ها برای طلاب ، و گنبد و بارگاهها با آنهمه اوقاف در هر جا می‌بینید ولی هیچ نشنیده‌ایم و اگرهم باشد خیلی کم است که کسی یک پل یا راهی را ساخته

۱ـ کارنامه‌ی چهل‌ساله‌ی حکومت ملایان گواهی اینست که اینها اگر هم در سخن باورکردنی نماید در کار نشدنیست. چنانکه ملایان نتوانسته‌اند باینگونه آرزوها در کشوری که حکومت را بدست خود دارند برسند.

۲ـ امروز با این حال ناگوار و دردها و گرفتاریهای کشور ما با چشم خود می‌بینیم که بسیاری پروای سود کشور و توده (ملت) ندارند و تنها بکارهای بیهوده‌ی مذهبی از زیارت و دعاخوانی و روضه برپا گردانیدن می‌پردازند و پولها در این راه خرج می‌کنند.

باشد یا یک بیمارستان یا دارُالعَجزه یا دارالایتام یا مکتب‌خانه درست کرده باشد یا برای آموختن پزشکی یا دواسازی یا فنون دیگر ، مدرسه یا بنگاهی درست کرده باشد. در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جُندَی‌شاپور که درسخواندگانش پزشک دربار پادشاهان بودند کار بجایی رسید که پزشکانش یا از یهودیان شدند و یا کسانی که پیش خود تحفه‌ی حکیم مؤمنی را خوانده بودند. در شهرها آنهمه مدرسه برای طلاب با آنهمه اوقاف درست شد ولی در سرتاسر کشور هیچ بنایی یا وقفی برای پزشکی سراغ نداشتیم.

آری درمیان همه‌ی کارهای خیر ، سقاخانه و آب‌انبار خیلی زیاد ساخته شده و آن هم برای این بوده که یاد لب تشنه‌ی امام حسین کنند وگرنه از این هم در ایران اثری نمی‌دیدید. اما کارهای خیر دیگر آن زمان عبارت است از اطعام در لیالی متبرکه و ازدواج سادات و عُزّاب اعراب!! و نگهداری مشاهد مُشَرّفه و نیابت زیارت و صوم و صلات و رد مظالم بعلماء اعلام برای حفظ «بیضه‌ی اسلام» و بیش از همه‌ی اینها که گفته شد عزاداری خامس آل عباست. اینهاست آن خیرات و مَبَرّاتی که همواره آن را به رخ مردم می‌کشند و می‌گویند پیش از اینها چنین و چنان بودند. ممکن است کسانی که در کنارند این سخنان را گزافه پندارند ولی آثار باقیمانده و همچنین دفتر اداره‌ی اوقاف گواه این گفته‌هاست.

یکی از کارهای نیک رضاشاه گذرانیدن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری بود زیرا خود نام وقف بصورت کنونی روی هر ملکی بیاید داغ باطلی است که بر آن خورده و مصرفش را هم که دیدیم برای چه کارهایی است ولی نویسندگان و نمایندگان و زمامداران ما چون در دوره‌ی دمکراسی طرفدار دین شده‌اند!! آنها را لغو نمودند و از این راه خدمت بزرگی به دین کردند!!

نتیجه آنکه برای آدمی مسلم مدیری لازم است و این کار هم حق هیچ شخص و یا دسته‌ی بخصوصی نیست بلکه چون حکومت تنها برای اداره‌ی توده است پس تنها کسی می‌تواند حاکم باشد که بهتر از عهده‌ی این کار برآید. حال اگر توانست وظیفه‌ی خود را بخوبی انجام دهد اُلوالاَمر اوست و

اطاعتش واجب ، وگرنه باید او را برداشت و لایقی را بجایش گزاشت چنانکه در صدر اسلام همان مردمی که آنهمه اطاعت از خلیفه داشتند عثمان را کشتند.[1]

و نیز مسلم است که حاکم هر که باشد پول از بهشت نخواهد آورد بلکه باید از خود مردم بگیرد. چیزی که هست یک زمانی دارایی مردم از نوع خرما و شتر بود مالیات از آن می‌گرفتند و امروز هم که از نوع کارخانه و موتور است باید از این بگیرند و قرآن هم با اینکه بارها امر به زکات کرده در هیچ‌جا نگفته زکات را از چه بگیرید.

آن بازرگانی که برای فرار از مالیات صد حیله بکار می‌برد ، آن کارمندی که خود را دیندار می‌خواند و با اینحال در مال دولت خیانت می‌کند ، آن سرباز یا پاسبانی که عقیده دارد کارش پیش خدا ارزش ندارد ، پس باید هرچه می‌تواند از زیرش در رود ، بداند که به حکم مسلم عقل که حکم بی‌واسطه‌ی خداست گناهکار است و در پیش خدا مسئول.

ای سرباز ، بدان تو اگر یک قطره‌ی خون دشمن را بریزی بحکم عقل بهتر است از آنکه استخرها را از اشک چشم خود پر کنی. ای پاسبان ، تو اگر یک شب برای نگهبانی دیگران بیدار باشی بالاتر است از آنکه شبها را با لب جنبانیدن احیا بگیری. تنها به پشتگرمی غیرت و مردانگی شماست که هر کسی در گوشه‌ای آسوده سر بزمین می‌گزارد. تنها از ترس برق سرنیزه و غرش توپ و تفنگ شماست که آشوب‌طلبان در جای خود می‌نشینند. هان دغدغه بخود راه مده ، بدَران آن شکمی را که از مال غارت پر شده. خرد کن آن دستی را که بکودکان شیرخوار رحم نکرده. قطع کن آن پایی را که بزور در خانه‌ی برادران و خواهرانت درآمده. تو اگر خشنودی و پاداش خدایی را می‌خواهی ، این است راه آن ، نه آن کارهای کودکانه که خود را بیهوده بآن دلخوش ساخته‌ای.

۱ـ «... عثمان خویشان خود را که از بنی‌امیه بودند دور خود گرد آورده بود و پول و کار بآنها می‌داد. این بمسلمانان برخورد و ایراد گرفتند و عثمان چون گوش نداد یک دسته از ایشان دست بهم داده او را کشتند. ...» (کتاب «گفت و شنید» ، احمد کسروی)

گفتار پنجم

قانون

چرا قانون در ایران فلج می‌شود؟!

دین امروز ما می‌گوید تنها قانونی رسـمی و اطـاعتش لازم اسـت کـه از شـرع رسـیده باشـد و قانونهای دیگر همه من‌درآوری و بلکه بدعت است. شما اگر در همینجـا کمـی دقیـق شـوید یکـی از سرچشمه‌های بزرگ بدبختی این کشور را خواهید یافت زیرا این مسلم است که قوانین شرع هر اندازه هم جامع و کامل باشد باز محال است که بتواند همه‌ی احتیاجات بشر را در هر جا و هر زمان تـأمین کند ، چنانکه ما امروز احتیاج بقانونهای زیادی داریم مانند قانون ثبت و بانک و مـرور زمـان و آیـین دادرسی و محاسبات و بودجه و گمرک و صدها مانند آن که از شرع نرسیده. حال ما اگر بخـواهیم از یک طرف برای اینها قانون وضع کنیم و از طرف دیگر بگویند اینها غیررسمی و یا بدعت است درست مانند همان خواهد شد که شما از بالا به حوض آب ببندید و دیگری از پایین زیـرآبش را بزنـد. ایـن است که می‌بینید در این کشور با اینهمه سازمان ، قانون ارزشی ندارد. زیرا قانون تا هنگـامی زنـده و برپاست که ریشه‌اش در دلهای مردم جا گرفته باشد وگرنه مانند آن درخت کاغذی است که ظاهرش درخت است ولی از یک باد سرنگون می‌شود.

من نمی‌دانم در کشورهای دیگر رفتارشان با قانون چگونه است ولی گویا هیچ جای دنیا این طور نباشد که مخالفت با قانون و بلکه مسخره کردن آن را جزء وظیفه و زرنگی خود بدانند.

جوانی دو سال خدمت سربازی خود را با تنبلی و بی‌عاری بسر آورده و اکنون بجای اینکـه بـاری

این کار زشت خود را پنهان کند ، با پیشانی باز رفتار زشت خود را برای این و آن می‌گوید و شنوندگان هم با خنده‌ای آمیخته به تشویق می‌گویند : بله آقا ، سربازی یعنی زیرش در روی. دیگری بر سر کاری کودکانه به پاسبانی جسارت کرده بجای اینکه باو بگویند : آسایش و حفظ مال و جان شما بسته باحترام پاسبان است ، می‌گویند : ای آقا ، حوضی که آب ندارد قورباغه می‌خواهد چه کند (یعنی مملکتی که صاحب ندارد پاسبان برای چه می‌خواهد!!). دیگری مبلغی رشوه داده و تذکره‌ی کربلا گرفته بجای اینکه باو بگویند : چرا با این عمل خود کارمندان دولت را که عضو حساس کشورند فاسد می‌کنید؟ ، می‌گویند : اینها پیش سیدالشهداء جایی نمی‌رود خوب است همه‌ی خرجها در این راه باشد. آن یکی کالای خود را قاچاقی از مرز گذرانیده چنان سرفرازانه این کار خود را بیان می‌کند که تو گویی مال خود را از چنگ دزدان و راهزنان بدر برده است. اینهاست نمونه از طرز رفتار این توده با مقررات. حال شما از چنین درختی جز همین میوه‌ای که داده چه انتظاری دارید؟!

جهت چیست که سرباز دیگران خود را زیر تانک و دهان توپ می‌اندازد ولی ما در پشت میز و کنار بادزن و بخاری حاضر بانجام وظیفه نیستیم؟! چرا در کشورهای دیگر به یک جبهه با آنهمه پهنا و درازا مرتب خواربار و لوازم می‌رسانند ولی دولت ما روی هرچه دست گزارد مانند قوطی لوطی غلامحسین همه چیز از زیرش فرار می‌کند؟ چرا در جاهای دیگر ملیونها زن برای سربازی ثبت اسم می‌کنند ولی ما برای فرار از کار رشوه می‌دهیم؟ چرا در جاهای دیگر کارهایی که صد درصد با کشته شدن همراهست آنهمه داوطلب دارد ولی اینجا می‌گویند سربازی یعنی زیرش در روی؟

خواهید گفت : برای این است که بزرگان ما بد هستند و زیردستان هم از آنها یاد می‌گیرند. این سخن راست است ولی آنها چرا بد شدند؟ اگر فکر کنید که این باد از روی درختها و خانه‌های بسیاری گذشته ، پس چرا تنها این درخت یا این خانه را سرنگون کرد؟ ناچار باین نتیجه می‌رسید که عیب اصلی در ریشه بوده. حال باید دید آن عیب چیست؟ شاید بگویید علت اینست :

که ایرانی جنسش بد است یا تقدیر و سرنوشتش این طور بوده است. می‌گویم : تجربه خلاف این

را نشان داده و قرآن هم می‌گوید : هر گرفتاری بآدمی رسد از خود اوست. آری ایرانی بد است ولی این بدی در تربیت اوست نه در جنسش. من گمان می‌کنم اگر این تربیت و این عقیده‌ها در هر توده‌ی دیگری بود یکباره نابود شده بود و باز هم ایرانی است که خود را با این عقیده‌های فاسد سر پا نگه داشته.

می‌گویید : این عقیده‌ها مال دینداران است و حال آنکه امروز بسیاری از مردم بخدا و پیغمبرش هم عقیده ندارند چه رسد باین حرفها که در درجه‌ی دهم و بیستم است ، پس آنها چرا بدَند؟ می‌گویم : اول آنکه فرار از قانون موافق میل آدمی است و چنانکه دیدیم برای اینگونه چیزها کوچکترین محرک و بلکه همان نبودن مانع کافی است. دوم آنکه درمیان ما تازگی ندارد که کسانی بخدا و پیغمبر بی‌علاقه باشند ولی بچیزهایی که نسبت بآنها می‌دهند پابند باشند ، چنانکه می‌بینیم کسانی بخدا عقیده ندارند ولی برای امامزاده نذر می‌کنند. به معاد عقیده ندارند ولی برای مردگان ، ماه و سال می‌گیرند. مال از راه حرام بدست می‌آورند و بزیارت می‌روند. عرق را می‌خورند ولی اگر به جامه‌شان بریزد می‌شویند. آری یک توده که راه روشنی در پیش ندارند به هر طرف می‌روند و در هیچ طرف هم ایستادگی ندارند. سِیُم آنکه در این کشور بیدین و بادین کم است و اینها که می‌بینید مردمان سرگردانی هستند که خودشان هم نمی‌دانند چه می‌خواهند. اینها بوجارلنجانند که هر طرف باد بیاید بادش می‌دهند. در پای نفع ، مادّی صرفند و در خرافات دیندار تمام.

آنان که دین ندارند باری صفحه‌ی دلشان از این خرافات پاک است و آنان که دین دارند گرچه عقل را زیر پا گزاشته‌اند ولی به اصلهای نیک دیگری پابندند. اما زینهار از این شترمرغها که بدیهای هر دو دسته را دارند و نیکیهای هر دو دسته را رها کرده‌اند. شما فرض کنید امروز جنگی پیش آمده و می‌خواهید اینها را بدلیری و پافشاری وادارید. اگر بنام میهن بخوانید می‌بینید مانند دینداران کشور و میهن را دروغ می‌خوانند و اگر بنام دین بخوانید می‌بینید بآن هم دلبستگی ندارند و باید هم اینطور باشند ، زیرا نه می‌توانند دین امروز را صد درصد بپذیرند و نه می‌توانند صد درصد آن را کنار گزارند

و نه می‌توانند راست و دروغ را از هم جدا کنند ، ناچار نتیجه همین می‌شود که شده است.

خواهید گفت همه‌ی این حرفها درست ولی ما دلیلی نداریم بر وجوب اطاعت این قوانین و برخلاف «مَا أنزَلَ اللّه[1]» هم نمی‌توانیم حکم بدهیم. می‌گویم چه دلیلی می‌خواهید بهتر از عقل که فرستاده‌ی نزدیک خدا و راهنمای ما بخودِ دین است. ما گمان می‌کنیم که در کار دین و زندگی کوریم و باید برای همه‌چیز بما دستور دهند ، چنانکه در حدیث هم آمده که وقتی آدم گندم خورد در فشار افتاد و نمی‌دانست چه کار باید کند تا خلاص شود. به مشرق و مغرب رفت ، چاره به نظرش نرسید تا جبرئیل آمد و جلو او نشست و یادش داد و آدم همان کار را کرد و آسوده شد!!

راست است که آدمی در راه محتاج براهنماست ولی خدا چشم و عقلی هم بما داده. شما اگر بخواهید رو به مقصودی روید یک چیز از راهنما می‌پرسید و صد برابر آن از چشم خود و چگونگی راه استفاده می‌کنید. همچنین ما راه خدا را هم با سه وسیله می‌توانیم بشناسیم : اول گفته‌های مسلم برانگیختگان خداست که شما آن را نیک می‌شناسید. دوم عقل است که شما آن را یکی از دلیلهای چهارگانه می‌شمارید ولی در عمل هیچ بحساب نمی‌آورید. آری عقل آلوده به فرضهای شخصی می‌شود ولی چاره‌ی آن را هم کرده باینکه کسان دیگری که در آن کار نفع ندارند درباره‌ی آن داوری کنند و یا قانون بگزارند و بعلاوه آلودگی خود دین هم باین غرضها کمتر از عقل نیست. سِیُم آیین طبیعت است که هیچ آن را نمی‌شناسید و حال آنکه بهتر و روشنتر از همه اراده‌ی الهی را بیان می‌کند.

شما اگر وارد خانه‌ای شدید و دیدید یک جا گِلکاری است و یک جا آجر فرش ، یک اتاق درش باز است و دیگری قفل ، و یک غذا روی میز آماده است و دیگری در گوشه پنهان ، البته خواهید فهمید که از چه راه باید بروید و کجا باید بنشینید و از چه غذا باید بخورید. همچنین ما وقتی نگاه کنیم بدستگاه طبیعت و قوانین آن که آفریده‌ی خداست بخوبی می‌توانیم بفهمیم که خدا از ما چه می‌خواهد.

---

[1] ـ معنی : آنچه خدا فروفرستاده.

ما چون نگاه می‌کنیم به تن خود ، می‌بینیم که همه‌ی عضوهای گوناگون مدیری دارند بنام مغز که همه را برای انجام یک مقصود که نگهداری تن است بکار وامی‌دارد و می‌بینیم که این اعضا با تغییر محیط طرز کار خود را تغییر می‌دهند. می‌بینیم هر عضوی اول برای اجتماع است بعد برای خود. می‌بینیم هر عضوی وظیفه‌ی خود را انجام نداد بیمار می‌شود و این بیماری گاهی هم همه‌ی تن را فرومی‌گیرد. می‌فهمیم توده هم که در حکم تن است حاکم و سرباز و مالیات و قانون می‌خواهد و این قانون هم باید در صورت تغییر محیط مناسب آن شود.

ما چون دیدیم گردش اینجهان همه از روی آیین طبیعت است و دیدیم آنان که بیرون از این آیین ادعایی دارند جز حرف چیزی بدستشان نیست ، می‌فهمیم که امام حاجت نمی‌دهد و امامزاده کور را بینا نمی‌کند و نذر و روضه و ختم کسی را بحاجتش نمی‌رساند و از روی استخاره و رمل کسی نمی‌تواند از آینده خبر دهد و تربت و آب دعا بیماری را شفا نمی‌دهد. اگر باور ندارید بگویید هر کس چنین ادعاهایی دارد بیاورد در برابر چند نفر آدم دقیق و کنجکاو نشان دهد تا ببینید که خدا قانونهایی را که با دست خود وضع کرده بدست این مردمان کلاهبردار عوض نخواهد کرد.

مگر با حرف می‌توان آیین خدا را عوض کرد. اینهمه گفتند مالیات حرام است و کار دولت ظلم است ، هیچ نتوانستند جلو آن را بگیرند ولی آن را آلوده کردند. آری رودخانه‌ی بزرگی که با فشار رو به پایین می‌آید با خاک نمی‌توان جلو آن را گرفت و اگر کسی جلو آن ایستاده بیهوده خود را خسته کرده ولی در این میان آب را هم گل‌آلود نموده است.

اینکه می‌گویند همه‌ی قوانین در کتاب و سنت هست و باین بهانه‌ی بی‌اساس می‌خواهند در جلو ناموس مطابقه (که یکی از قوانین مهم طبیعت است) بایستند البته نخواهند توانست ولی می‌توانند قانون را از نیرو بیندازند. آنکه می‌گوید : «اگر ز کوه فروغلتد آسیا سنگی نه عارف است که از جای خویش برخیزد» این را بهانه برای تنبلی و مفتخوری خود گردانیده وگرنه هرگاه شما سنگ کوچکی سوی او پرتاب کنید بی‌اختیار فرار خواهد کرد. آنکه می‌گوید : آب دعا و تربت

من شفای هر دردیست دروغ می‌گوید یا نادان است ، زیرا مـی‌بینـیم خـود او هنگـامی کـه بیمـار می‌شود **با داشتن چنین دارالشفائی** دنبال پزشک و دارو مـی‌رود. آن حـاجی‌آقـا صـدها شـعر و جمله‌های فارسی و عربی در نکوهش دنیا می‌خواند ، با اینحـال تنزیـل پـول مـی‌خـورد و احتکـار می‌کند و کالایش را هم ده برابر می‌فروشد ولی اگر باو بگویید این کارهـایی کـه شـما بنـام دیـن می‌کنید دردی را از زندگی دوا نمی‌کند می‌گوید : ما دنیا را بچشم مادّی شـما نمـی‌بینـیم ، دنیـا خانه‌ی گذر است و باید آخرت را آباد کرد. آن وقت او می‌شود اهل آخرت و روحانی!! و من می‌شوم اهل دنیا و مادّی. این است نتیجه‌ی خرافات یا ایستادگی در برابر آیین خدا و قانون طبیعت کـه از راه کج خود مانده و از راه خدا رانده خواهد شد.

نتیجه آنکه دین و عقل و طبیعت سه پیـک راسـتگویی هسـتند کـه هـر سـه از جانـب خـدای راستگویی آمده‌اند. اگر اینها همیشه باهم نباشند هیچگاه برخلاف هم نخواهند بود. قرآن یـک کتـاب خداست ولی گیتی کتاب بزرگتر اوست. شما گفته‌های عقـل و طبیعـت را بـی‌واسـطه از خـود آنهـا می‌شنوید ولی گفته‌های دین ممکن است با صد فاصله بشما رسد که در هر فاصله هم یک جور غرض یا خطایی آن را تغییری داده باشد.

خدا دین را برای آدمی فرستاد تا گره‌هایی که در اثر نادانی در زندگیشان پیدا شده بگشاید ، نـه آنکه خود گره دیگری بر آنها بیفزاید و قوز بالا قوز شود و یا غرضها و هوسـهای هزاروسیصـد سـاله‌ی زمامداران و پیشوایان را هم بنام دین بر شما تحمیل کند. شما اگر دستوری دیدید بنام دیـن کـه بـا عقل و زندگی نمی‌سازد چاره ندارید جز آنکه بگویید این دستور از دین نیست و یا بگویید خـود آن ، دین خدایی نیست. چنانکه اگر جامه‌ای برای شما آوردند که باندام شما راست نمی‌آید یا مـی‌گوییـد این جامه برای من نیست و یا می‌گویید دوزنده‌ی آن بی‌اطلاع بوده و شق سِیُم ندارد. بعبـارت دیگـر باید همیشه کلاه را باندازه‌ی سر گرفت ولی شما می‌خواهید سر را باندازه‌ی کلاه کنیـد. ناچـار وضـع دین و زندگی ما اینگونه پریشان و درهم برهم از کار درآمده است.

گفتار ششم

حدیث

دین امروز ما می‌گوید وظیفه‌ای را که خدا برای آدمی قرار داده درمیان همین احادیثی است که ما در دست داریم و بر این سخن هم دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع آورده‌اند ولی همه‌ی آنها را خودشان جواب داده‌اند بجز دو دلیل که آن را هم من جواب می‌دهم و سپس دلیلهای درست نبودن این اخبار را می‌آوریم.

اول دلیل انسداد است که می‌گویند : ما می‌دانیم خدا ما را مکلف کرده و می‌دانیم که آن تکلیف هم درمیان همین اخبار است. حال که دست ما به علم نمی‌رسد ناچاریم بهمین اخبار عمل کنیم. این سخن را اگر کمی از هم بشکافیم می‌بینیم کفر آشکاری است زیرا خدا همه چیز این زمین را برای آدمی آفریده و آدمی را هم برای پیمودن راه حق. حال اگر کسی بگوید که خدا باب علم باین راه را هم بر روی او بسته اسم این خدا را چه می‌توان گزاشت؟!

آیا هیچ ستمکاری و یا هیچ دیوانه‌ای چنین کاری را می‌کند که کسی را بکاری وادارد و اسبابش را از او بگیرد. همین دولت که شما او را «ظلمه» می‌خوانید تا حکم خود را بکسی ابلاغ نکند یا وسیله‌ی عمل بآن را در دسترس نگزارد از شما کاری را نمی‌خواهد. پس چگونه بر خدای توانا و مهربان روا می‌شمارید که هزاران سال این اشرف مخلوقات خود را سرگردان گزارَد و او را حواله کند باین احادیثی که صدها و شاید هزارها دست ناپاک در ساختن آنها بکار رفته؟!

ما قوانین طبیعت و حکم عقل را که با روشنترین بیان و بی‌هیچ واسطه اراده‌ی الهی را بیان

می‌کند کنار می‌اندازیم و آنگاه مانند آن گدایانی که جامه‌ی خود را در خانه می‌گزارند و برهنه بر سر راه می‌نشینند و می‌لرزند می‌گوییم : خدا باب علم را بروی ما بسته و حال آنکه اگر کسی بـه فطـرت اولی خود باشد با یک نگاه این را درمی‌یابد که اگر دری را بر روی ما بستند معنایش این است کـه از آن در نباید رفت.

دلیل دوم که برای درست بودن اخبار آورده‌اند سیره‌ی عُقَلاست. یعنـی اگـر کسـی خبـری را از جایی شنید آن را می‌پذیرد (مانند تاریخ) ، پس ما هم باید ایـن اخبـار را بپـذیریم. آری ایـن سـخن درست است ولی تا وقتی که دلیلی بر نادرستی آن نداشته باشیم. چنانکه امروز بهمین جهـت تـاریخ پیشدادیان را نمی‌پذیریم و ما گذشته از آنها که تا اینجا گفته شـده شـش دلیـل بـر نادرسـتی ایـن احادیث داریم که اول به تفصیل نوشته شده بود ولی در اینجا برای اختصار فهرست‌وار آورده شد :

۱ـ بسیاری از احادیث با عقل نمی‌سازد. (نمونه‌های چندی از این اخبار در گفتارهای پیش گذشت.)

۲ـ بسیاری از اینها با علم و گاهی با حس نمی‌سازد. ([گفتار] «نمونه‌ی حدیث» دیده شود.)

۳ـ بسیاری از اینها با زندگی نمی‌سازد. (گفتار «حکومت و قانون» دیده شود.)

۴ـ بیشتر اینها خودشان باهم نمی‌سازند. (کتابهای حدیث پر است از اینها)

۵ـ می‌دانیم بسیاری از این احادیث ساختگی است. (کتابهای دِرایه ، قسمت حدیث موضـوع یـا مجعول دیده شود)

۶ـ این اخبار ظنی است و بحکم عقل و قرآن پیروی ظن جایز نیست. (إِنَّ الظَّـنَّ لَـا يُغْنِـی مِـنَ الْحَقِّ شَيْئًا)[1]

بمباران سه سنگر اصلی :

من هم مانند شما بسیار شنیده بودم که بهترین دستورهای علمی و عملی در این احادیث ماست

۱ـ سوره‌ی نجم (۵۳) ، آیه‌ی ۲۸. معنی : براستی گمانْ بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.

و پیشرفتهایی که اروپاییان در علم و زندگی پیدا کرده‌اند از احادیث ما برداشته‌اند. از اینرو با شوق زیادی شروع کردم بخواندن کتابهای حدیث (و اتفاقاً کتابخانه‌ی ما هم از این جهت نقصی نداشت).

در سالهای اول اگر حدیثی می‌دیدم که پذیرفتنش بر من دشوار بود بحکم عادت ، نقص را از طرف عقل می‌دانستم و مانند دیگران می‌گفتم : «هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست» ولی در عین حال اگر حدیثی می‌دیدم که یک گوشه‌اش با علم یا گفته‌های امروز جور درمی‌آمد آن را با نشاطی یادداشت می‌کردم (و بعدها کتابی هم بنام «دین و دنیا» در این زمینه نوشته‌ام) ولی این کشمکش میان عقل و عادت همچنان برپا بود و چون دیدم بیش از این نمی‌توانم وجدان خود را خفه کنم ، گفتم شاید این احادیث سندش ضعیف باشد. در این زمینه هم که وارد شدم دیدم با اینکه حدیث صحیح اساساً کم است (در کتاب کافی نزدیک ۱۲ درصد) باز خیلی از این احادیث صحیح است.

چون از اینجا هم ناامید شدم گفتم شاید این احادیث تأویل داشته باشد ولی می‌دیدم تأویل هم کار بسیار بیجایی است ، زیرا مسلم است که اگر عاقلی سخنی بگوید مقصودش همان چیزی است که عرف از آن می‌فهمد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ)[۱] و اگر غیر از این باشد نظام زندگی بهم می‌خورد زیرا ممکن است من خانه‌ام را با سند رسمی بشما بفروشم و چون پشیمان شدم بگویم مقصود من از خانه «درختهای خانه بوده» ، چنانکه همین کار را با قرآن کردند و در نتیجه هفتاد و دو ملت همه بقرآن تمسک می‌کنند و حال آنکه اینهمه از هم دورند.

و نیز همین کار را با حدیث کردند و در نتیجه یک زمان با تأویلهای خنکی آن را با علوم قدیم تطبیق نمودند و چون آنها عوض شد اینها هم طرز تأویل را عوض کردند (مانند الهیئة والاسلام) در صورتی که نه آن درست [است] و نه این.

در ضمنِ این افکار برخوردم به یکی از دوستان ، گفت : من با آقای کسروی بودم و ایشان برای

۱ـ سوره‌ی ابراهیم (۱۴) ، آیه‌ی ۴. معنی : و نفرستادیم فرستاده‌ای جز با زبان قوم خود.

کتاب دین و دنیایی که نوشته‌ای بتو بد می‌گفت. گرچه این سخن بر من خیلی گران آمد ولی وقتی از او جدا شدم باین فکر افتادم که من در این باره از هر طرف رفتم بجای بن‌بست رسیدم ، حالا چه مانعی دارد که از اصل دور این احادیث را قلم بگیریم ، دیدم نه تنها مانعی ندارد بلکه چاره هم جز این نیست.

حال برای اینکه کسان دیگری که درپی حقیقتند از اول در این کشمکشها نیفتند این سه سنگر را که سه پناهگاه اصلی عادت است ویران می‌کنیم. یعنی برای نمونه حدیثهایی را می‌آوریم که نه تنها برخلاف علم ، بلکه برخلاف حس است تا خوانندگان بتوانند از روی این دیده‌ها پی [به] ندیده‌ها برند ، مگر اینکه در اینجا هم بگویند خطا از طرف حس است. دوم آنکه این احادیث گرچه از جلد ۱۴ بحار برداشته شده ولی آنها را که خود کتاب ضعیف شمرده و یا از کتاب غیرمعتبری نقل کرده نیاورده‌ایم و رویهم اگر این احادیث از دیگران قویتر نباشد ضعیفتر نیست. سِیُم آنکه آقای شهرستانی با اینکه «الهیئة والاسلام» را برای اصلاح این احادیث نوشته نتوانسته اینها را تأویل کند و بعضی را هم که تأویل نموده نیمی را آورده و نیم دیگر را که بر خلاف مقصودش بوده هیچ نام نبرده.

و پس از همه‌ی اینها باز چنین انتظاری نباید داشت که گرفتاران عادت با خواندن یک کتاب راه صد ساله را بپیمایند. چیزی که هست در پیشرفت آنان البته کمک مهمی خواهد کرد. این را هم بگویم که احادیث این گفتار برای اختصار نقل بمعنا شده. اگر کسانی بخواهند دقیقتر رسیدگی کنند باید به مدرک آن (جلد ۱۴ بحار ، از باب یک تا ۳۲) رجوع کنند.

نمونه‌ی حدیث : خدا را دو شهری است یکی در مشرق (جابُلقا) و دیگری در مغرب (جابُلسا) که هر یک از آنها دارای دیواری است از آهن و هر دیواری دارای هزار هزار در است و در آنها هفتاد هزار هزار زبان است که امام همه‌ی آنها را می‌داند و بر همه حجت است و در جای دیگر می‌گوید که آنها نه کاری دارند و نه حرفی جز ولایت ما و نفرین بر آن دو نفر!! [یعنی ابوبکر و عمر]. آقای شهرستانی اول این حدیث را آورده و آن را تطبیق نموده با آمریکا و استرالیا ولی از آخرش نامی نبرده.



۶ــ سید هبة‌الدین شهرستانی

آسمان اول نامش رفیع و از آب و دود است و دومی از نقره‌ی سفید و نامش قیدوم است و بهمین طور می‌شمارد تا آسمان هفتم که می‌گوید نامش عجما و از دُر سفید است.

این سقف آسمان ماست و بالای آن آسمان دیگری است و همچنان شمرد تا هفت آسمان. و این زمین ، زمین ماست و در زیر آن زمین دیگریست تا شمرد هفت زمین که میان هر دو زمین پانصد سال راهست.

چون خورشید غروب کند می‌رود بآسمانها و از آسمانی بآسمانی بالا می‌رود تا برسد بزیر عرش و در آنجا به سجده می‌افتد و می‌گوید پروردگارا از کجا امر می‌کنی طلوع کنم ، از مغرب یا از مشرق؟ پس جبرئیل برای او حُلِّه‌ای از نور عرش می‌آورد باندازه‌ی ساعتهای روز در بلندی و کوتاهی و آن را خورشید می‌پوشد چنانکه شما جامه‌ی خود را می‌پوشید و برمی‌گردد از آسمانها تا طلوع کند.

چون گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند امر می‌کند به ملک موکل بر فلک که فلک خورشید یا ماه را فروبرد بدریایی که فلک در آن می‌گردد و ملک می‌برد آن را بدریا باندازه‌ای که خدا می‌خواهد بندگانش را بترساند و هر وقت بخواهد باز امر می‌کند که آن فلک را به مجرای خود برگرداند و نمی‌ترسد از این (گرفتن خورشید و ماه) مگر کسی که از شیعیان ما باشد!!

چون خدا خلق کرد ماه را بر آن نوشت «لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین» و این همان سیاهی است که شما در ماه می‌بینید.

روز جمعه کوتاهتر است از روزهای دیگر زیرا در روزهای دیگر خدا ارواح مشرکین را زیر چشمه‌ی خورشید نگه می‌دارد و عذاب می‌کند آنها را بایستادن [در برابر گرما و نور] خورشید [برای] ساعتی ولی در روز جمعه خدا عذاب را از مشرکین برمی‌دارد و توقفی برای خورشید نیست (از این جهت روز جمعه کوتاهتر می‌شود).

علت سردی و گرمی هوا از ستاره‌ی مریخ و زحل است. هر وقت مریخ بالا رود و زحل پایین آید هوا گرم می‌شود و چون مریخ پایین آید و زحل بالا رود هوا سرد می‌شود.

ستاره‌ی مشتری بصورت مردی بزمین آمد و علم نجوم را بمردی از اهل هند یاد داد. در جای دیگر است که ستاره‌ی زهره زن بدکاری بوده که هاروت و ماروت را فریب داد و دعایی از آنها آموخت و خواند و بآسمان رفت و باز در جای دیگر است که ستاره‌ی سهیل مردی بوده عشار از اهل بلخ ، همان دعا را از عابدی یاد گرفت و خواند و بآسمان رفت.

رعد صدای ملکی است بزرگتر از مگس و کوچکتر از زنبور و برق هم تازیانه‌ی ملک است.

باران از زیر عرش می‌بارد و از آسمانی بآسمانی می‌آید تا می‌رسد بآسمان دنیا و از آنجا می‌آید بر روی ابر و ابر هم آن را می‌بارد در جایی که خدا بگوید.

باد در زیر رکن شامی کعبه حبس است و نشانش هم این است که تو می‌بینی این رکن در شب و روز و زمستان و تابستان در حرکت است (و حال آنکه هیچ حرکت ندارد).

ملکی است موکل به دریاها بنام رومان ، چون پایش را بدریا گزارد بالا می‌آید (مد) و چون بیرون آورد پایین می‌رود (جزر).

خدا از بهشت پنج نهر سیحون و جیحون و دجله و فرات و نیل را فرستاد و همه از یک چشمه‌اند و در حدیث دیگر می‌گوید نهر اینها را جبرئیل با انگشتش کند.

زمین بر ماهی است و ماهی بر آب است و آب بر سنگ است و سنگ بر شاخ گاو قوی است و گاو بر خاک است و در اینجا دیگر علم علماء تمام شده است. آقای شهرستانی می‌گوید مراد از اینکه گفته زمین بر ماهی است و یا بر گاو است این است که زمین بشکل ماهی یا شاخ گاو است!! حالا بر فرض زمین بشکل ماهی یا شاخ باشد نمی‌دانم باقی حدیث را چه می‌کند (نگفته نمانَد که حدیث هم صحیح است).

آن ماهی که زمین را نگه داشته خوشحال شد از قوت خود ، پس خدا ماهی دیگری فرستاد از وجب کوچکتر و از بند انگشت بزرگتر و رفت در دماغ او و پس از چهل روز بیرون آمد. حال هرگاه این ماهی آن ماهی را ببیند مضطرب می‌شود و زمین هم با او بلرزه درمی‌آید (این حدیث با روشنترین بیان می‌گوید که زمین بر روی ماهی است. چه خوبست آقای شهرستانی بفرمایند که با این حدیث و یا نیمه‌ی دیگر همان حدیث چه می‌کنند؟!)

خدا کوهی آفریده محیط بدنیا (کوه ق) از زبرجد سبز و سبزی آسمان از اوست و آفریده خلقی را که واجب نکرده بر آنها چیزی از آنها که بر بندگانش واجب کرده از نماز و زکات و تمام آنها لعن می‌کنند آن دو نفر را !! [یعنی ابوبکر و عمر]

شاید شما بگویید که ما در برابر ، احادیث خوب هم داریم ولی این سخن بر فرض هم درست باشد بدان می‌ماند که کسی بخواهد از کاسه‌ای که نصفش شکسته کار بکشد بنام اینکه نصف دیگرش سالم است چنانکه خود شما اگر یک سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر بگفته‌هایش بی‌اعتنا می‌شوید.

بعضی هم می‌گویند دلیل درست بودن این احادیث پیشگوییهایی است که مطابق واقع درآمده و بیشتر نظر آنها بحدیثی است که خیلی هم معروف شده و می‌گویند زندیقی از قزوین برمی‌خیزد که سور آنجا را خراب می‌کند و پرده‌ی آنجا (یعنی قزوین) را می‌درد و بهجت آنجا را می‌برد. این حدیث را با شاخ و برگهای زیادی به رضاشاه تطبیق می‌کنند و حال آنکه چند جمله‌ی کشداری است که با خیلی چیزها می‌توان تطبیقش کرد. چنانکه ما تا جایی که خبر داریم یک بار آن را با سپهسالار تطبیق کرده‌اند و یک بار هم با سپهدار ، برای اینکه یکی قزوینی بوده و دیگری از قزوین برخاسته و تازه این حدیث نسبت بآنهای دیگر خیلی روشن است که اینهمه بدست و دهنها افتاده. اما پیشگوییهای دیگر یا چیزهایی است که در هر زمانی بوده ، مانند آنها که می‌گویند زمانی بیاید که مردم ربا خورند و رشوه گیرند و شهادت دروغ دهند و زنا و لواط کنند و زنان سوار بر زین شوند و مانند اینها و یا چیزهایی است که خلاف بودنش مسلم شده مانند احادیث سفیانی و خراسانی و یمانی که می‌گوید اینها همه در یک روز است و آن هم وصل است بدولت بنی‌عباس و یا چیزهایی است که وقوعش محال است ، مانند طلوع خورشید از مغرب و سرخ شدن آسمان از اشک چشم حاملان عرش و پیدا شدن سر و سینه بر قرص خورشید و صَیحَه زدن جبرئیل باینکه حق با علی است و صَیحَه زدن ابلیس باینکه حق با عثمان است و یا چیزهایی است که تا امروز واقع نشده.

و اگر بخواهید بهتر از چگونگی اینها آگاه شوید جلد ۱۳ بحار فصل علایم ظهور را که به فارسی هم چاپ شده با نظر حقیقت‌جویی بخوانید تا ببینید پایه‌ی عقیده و کار و زندگی شما بر روی چه چیزهایی است.

۱۳ پرسش :

ما برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشیم اول کتاب «اسرار هزارساله» را در ۱۵ پرسش خلاصه کردیم و برای کسان بسیاری فرستادیم. ولی بیشتر آنان هیچ جواب ندادند و بعضی نوشتند که جواب

می‌دهم ولی بعد از گفته‌ی خود برگشتند و بعضی نوشتند که زبانی جواب می‌دهیم ولی معلـوم شـد که در جواب زبانی هم جز مطالب خارج از موضوع یا بدگویی چیزی نیست. در این میان تنها انجمـن تبلیغات اسلامی در نامه‌ی شماره‌ی ۴/۶۹۷۴ تاریخ ۲۲/۲/۳۱ خود نوشت که اینها را جواب می‌دهیم و چاپ می‌کنیم و ما هم بانتظار دیدن جواب ، چاپ این کتاب را به عقب انداختیم ولـی تـاکنون از آن خبری نیست ، حال اگر چنانکه وعده داده‌اند چاپ شد که شما خواهید دید موضوع از چه قرار اسـت وگرنه دیگر با خود شماست که مطلب را تا بآخر بخوانید.

به هر حال دوباره این پرسشها با کمی تغییـر در اینجـا آورده مـی‌شـود و از اهـل اطـلاع (نـه از دیگران) خواهشـمند اسـت جـواب آنهـا را بـه نشـانی «عشـرت‌آبـاد ، برابـر کـارپردازی لشـکر ۲ ، خواربارفروشی رضوی» بفرستند و یقین بدانند اگر از روی متانت و انصـاف باشـد پذیرفتـه و جبـران خواهد شد و اگر بعادت همیشه بدگویی و تکفیر باشد آن هم تلافی می‌شود.

۱ـ آیا حاجت خواستن از پیغمبر و امام و شفا خواستن از تربت و سجده کردن بر آن و ساختن این گنبد و بارگاه‌ها شرک هست یا نه؟ اگر هست بگویید و اگر نیست خواهشمند است اول معنای شـرک را بیان کنید تا ببینیم آن شرکی که اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده با این کارها چه فرق دارد؟

۲ـ آیا ما می‌توانیم بوسیله‌ی استخاره یا غیر آن با خدا راه پیدا کنیم و از نیک و بد آینده بـاخبر شویم یا نه؟ اگر می‌توانیم پس باید از این راه سودهای خیلی بزرگ مالی و سیاسی و جنگی ببـریم و از همه‌ی دنیا جلوتر باشیم. پس چرا مطلب بعکس شده (قُل لَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ)[1] و اگر نمی‌توانیم پس چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می‌کنید؟!

۳ـ اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانکه مفسرین گفته‌اند بیشتر آیات قرآن ناظر به امامت است ، چرا خدا چنین اصل مهم را یک بار هم در قرآن صریح نگفت که اینهمه نـزاع و خونریزی بر سر این کار پیدا نشود؟

۱ـ سوره‌ی اعراف (۷) ، آیه‌ی ۱۸۸. معنی : بگو اگر غیب می‌دانستم نیکی بیشتری می‌اندوختم و بمن بدی نمی‌رسید.

۴ـ مزد هر کاری بسته است بکوششی که برای آن می‌شود و سودی که از آن بدست می‌آید ، پس این احادیثی که می‌گوید ثواب یک زیارت یا عزاداری یا مانند آنها برابر است با ثواب هزار پیغمبر یا شهید (آن هم شهید بَدر) آیا درست است یا نه؟

۵ـ اینکه می‌گویند مجتهد در زمان غیب نایب امام است راست است یا نه؟ اگر راست است ، حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه؟

۶ـ اگر روحانی خرج خود را بوسیله‌ی کار کردن یا از یک راه ثابت و معین دیگری بدست آورد که در گفتن حقایق آزاد باشد بهتر است یا مانند امروز خرج خود را بی‌واسطه از دست توده بگیرد و ناچار شود به میل آنها رفتار کند؟

۷ـ اینکه می‌گویند دولت ظلمه است یعنی چه؟ آیا مقصود این است که دولت چون به وظیفه‌اش رفتار نمی‌کند ظالم است؟ یا مقصود این است که دولت باید بدست مجتهد باشد؟

۸ـ اینکه می‌گویند مالیات حرام است یعنی چه؟ آیا مقصود اینست که بطور کلی مالیات نباید گرفت یا آنکه باید بجای مالیات زکات گرفت؟ اگر قسم دوم است در مثل امروز از مثل شهر تهران یا شهرهای مازندران یا کشورهای صنعتی از چه چیز زکات (زکوة) بگیریم؟

۹ـ آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه؟ اگر دارد آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه؟ و در صورت وجوب اگر کسی تخلف کند سزایش چیست؟

۱۰ـ این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و منسوخ زیاد است و علت این تغییر هم البته رعایت اقتضای زمان است. حال در جایی که در یک محیط آن هم در یک زمان کمی ، قانونی برای رعایت زمان عوض شود آیا ممکن است در همه‌ی روی زمین تا آخر دنیا عوض نشود؟!! و بعلاوه اینکه می‌گویند همه‌ی قوانین اسلام برای همیشه است اگر مدرک مسلم و روشنی دارد خواهشمند است بیان فرمایید.

۱۱ـ چنانکه گفته‌اند این احادیثی که امروز در دست ماست ظنی است و عقل هم این را

نمی‌پذیرد که خدای قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را بچیزی امر کند و راه علم بآن را هم بر رویش ببندد.

۱۲ـ احادیث بسیاری رسیده که با علم و عقل و زندگی و بلکه گاهی با حس نمی‌سازد و در عین حال سندشان هم صحیح است. مانند احادیث گاو-ماهی و جابُلقا و جابُلسا و بَدا ، و زکات و جهاد. اینها را چه باید کرد؟!

۱۳ـ به نظر شما علت اینکه امروز مردم به دین بی‌علاقه شده‌اند چیست؟

خواهشمند است در نوشتن جواب این چند نکته را در نظر بگیرند : اول اینکه خارج از موضوع نباشد. دوم هرچه ممکن است مختصرتر باشد. سوم چون دیگران هم باید از این گفتگو آگاه شوند بنابراین جواب باید کتبی باشد. چهارم چون جوابهایی را که می‌توانند باین پرسشها بدهند در خود کتاب بیان شده ، بنابراین پیش از نوشتن جواب باید خود کتاب هم دیده شود. پنجم اگر می‌خواهند یک موضوع را جواب بدهند باید درباره‌ی باقی مطالب هم هر گونه نظری از رد یا قبول یا عدم اطلاع دارند بدهند.

پیوست

این گفتار که در مهنامه‌ی پیمان[1] چاپ شده به قلم حکمی‌زاده بوده و می‌توان آن را دیباچه‌ی نوشتن کتاب اسرار هزارساله بشمار آورد و چون گوشه‌ای از تاریخچه‌ی کوششهای اندیشه‌ای اوست به پیوست می‌آوریم. کوشاد پاکدینی

اسلامِ امروز با این پندارهای بیپا پایدار نیست

بیماری که نزد پزشک می‌رود خود می‌داند که درمان دردش دواست ، پس از پزشک چه می‌خواهد؟ می‌خواهد بداند آن دارو چیست و چگونه باید آن را بکار برد؟

ما هم امروز همه می‌دانیم که درمان دردهای توده دین است. می‌دانیم که این دورنگیها ، این دروغها ، این خیانتها ؛ همه برای نداشتن دین است. ما می‌دانیم که بشر از روی فطرت خواستار دین است ولی چیزی را که در جستجوی آنیم و از پیشوایان دین و نویسندگان دینی می‌خواهیم این است که بما بگویند آن دین کدامست و حدودش چیست. خواهید گفت این چه پرسشی است؟. دین ما اسلام است و حدودش هم قرآن. ولی من می‌پرسم که آیا مطلب در عمل هم بهمین طور است که می‌گوییم یا خود را با لفظ فریب می‌دهیم؟.. جان کلام اینجاست.

گفته‌اند که کسی سوار بر اسبی شده و فریاد می‌زد این اسب به یک شاهی ، چون برای خریدن

۱ـ پیمان ، سال ۷ ، شماره‌ی ۷ ، ص ۴۴۹ تا ۴۶۱ ، فروردین ۱۳۲۱ (هفت ماه پس از اشغال ایران بدست لشکرهای دو دولت انگلیس و روس).

نزد او می‌رفتند می‌گفت بهای این اسب یک شاهی است ولی بشرط اینکه این گربه را هم با آن به یک‌هزار ریال بخرید. اکنون هم مردم را به دین می‌خوانند و قرآن را هم شاهد آن می‌آورند ، و مردم هم چون از بیدینی خسته و آزرده شده‌اند و قرآن و دوره‌ی پرافتخار صدر اسلام را هم می‌بینند می‌گویند چه معامله‌ای است بهتر از این ، ولی وقتی نزدیک می‌آیند می‌بینند اینجا داستان دیگری است. می‌بینند دروغهای بیشمار ، عقیده‌های باور نکردنی و پندارهای بسیاری بآن بسته‌اند و می‌گویند اینها هم با دین است. بلکه بیدینی بهتر است از دینی که اینها با او باشد.[1] مردم هم ناچار از هر دو می‌گذرند و می‌گویند نه این را می‌خواهیم نه آن را.

خوانندگان گرامی ، حق و باطل را اگر زیر خاک هم پنهان کنیم مانند دانه‌ی گیاه خود را بیرون خواهد آورد ولی هنگامی که این دو باهم بیامیزند چون همه کس نمی‌تواند آنها را بشناسد چه‌بسا هر دو باهم از میان خواهند رفت. چنانکه امروز هم تنها علت اصلی رمیدگی مردم از دین همین است ، این است که نویسنده تنها برای خدا و جدا شدن راست از دروغ در اینجا مطالب یک کتاب را فهرست‌وار می‌شمارد تا آنان که از نام دین می‌ترسند و نیز آنان که خود را دیندار می‌خوانند بدانند که دین چیز دیگر است و این که دست ماست چیز دیگر. از خوانندگان نیز درخواست دارد که این گفتار را تنها از نظر خرده‌گیری نخوانند و این را هم احتمال دهند که درمیان چیزهایی که برخلاف عقیده و عادت ماست ممکن است که گفته‌ی درستی هم باشد ، در این صورت اگر در این گفتار خطایی دیدند بی‌اندازه خرسندیم که ما را آگاه سازند.

۱ـ نخستین پایه‌ی دین توحید است و همه‌ی جنگهای صدر اسلام برای این بوده ولی امروز هزاران بتخانه و سنگ و چوب و درخت و چشمه را شریک خدا یا بالاتر می‌دانند زیرا شاید شما نشنیده باشید که خدا کوری را بینا یا بیماری را شفا یا آدمی را سنگ کند ولی این سنگ و چوبها همه‌ی این کارها و بالاتر از آن را می‌کنند. نگویید که ما آنها را خدا نمی‌دانیم بلکه وسیله و شفیع

۱ـ اصل : (به غلط) نباشد.

قرار می‌دهیم زیرا همین کار است که خدا آن را بت‌پرستی دانسته (هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ)[۱].

۲ـ خدا را عادل و حکیم می‌خوانند ولی در عمل او را از هر نادان و ناتوانی پایین‌تر می‌دانند زیرا خدایی که کاهی را بکوهی بخشد و کوهی را بکاهی ، خدایی که به بها ندهد ولی به بهانه دهد ، خدایی که برای خواندن یک دعا یا یک قطره اشک یا یک زیارت ثواب هزار شهید و بروایتی صدهزار و بروایتی هزارهزار شهید دهد و همه‌ی گناهان او را بیامرزد نمی‌دانم این خدا را چه نام می‌توان داد. و در این صورت چه اندازه خوشبختیم ما مسلمین دوره‌های بعد که چنین خدایی را شناختیم و در نتیجه برای یک زیارت ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره‌ی مبروره و **هزار شهید از شهداء**[۲] بدر و ثواب هزار روزه‌دار و ثواب هزار صدقه و هزار بنده آزاد کردن و سایر می‌بریم و برای یک گریه ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با پیغمبر خدا و ثواب هر نبی و رسول و صدیق و شهیدی که مرده یا کشته شده **از روزه خلق دنیا تا قیامت** می‌بریم و چه اندازه بدبخت بودند مسلمین صدر اسلام و شهدای بدر که نفهمیدند دستگاه این خدا بچه‌بازی است و بیجهت جان شیرین خود را فدا کردند.

۳ـ با اینکه پیمبر اسلام می‌گوید : من هم بشری هستم مانند شما ، می‌گوید : من غیب نمی‌دانم می‌گوید : من مالک سود و زیان خود نیستم ؛ اینها می‌گویند پیغمبر شکسته‌نفسی کرده زیرا جایی که امام قطب عالم امکان باشد چگونه می‌شود پیغمبر بشری باشد مانند دیگران؟! جایی که سنگ و چوب وابسته به یکی از بستگان این پیغمبر کار خدایی کند چگونه می‌شود خود پیغمبر مالک سود و زیانش نباشد؟! جایی که مردم بتوانند با استخاره یا طاق و جفت کردن با فال و رو کتاب ، آینده‌ی خود را بدانند یا از نیک و بد خود آگاه شوند چگونه می‌شود خود پیغمبر غیب نداند؟! پس یقین است که این آیات قرآن از متشابهات[۳] است و باید آنها را تأویل[۴] کرد.

۱ـ سوره‌ی یونس (۱۰) ، تکه‌ای از آیه‌ی ۱۵ که از زبان بت‌پرستان می‌گوید : اینها میانجیان [=شفیعان] ما نزد خدایند.

۲ـ این پررنگی و پررنگی بعدی از اصل متن است.

۳ـ متشابهات ، آیه‌های ناروشن قرآن است.

۴ـ تأویل بیرون بردن سخنی از معنای راست خود است.

۴ـ خلافت را در مرتبه‌ی چهارم دین می‌شمارند ولی در عمل کمترین جایگاهی که برای امامان می‌دانند خدایی است مثل معروف «بنده‌ی آل محمد خدا» که زبان حال ماست شاهدی از این مدعاست : شگفتا علی خود را بنده‌ای از بندگان محمد و محمد خود را بنده‌ی خدا و بشری مانند شما می‌داند ولی ما چیزی را که بحساب نمی‌آوریم اول خداست و بعد پیغمبر. برای این گفته اگر شاهد از کتاب بخواهید اینهمه کتابها در فضایل امامان بلکه سادات نوشته شده که بگفته‌ی آن شاعر برای شمردنش : «آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری» ولی فضایل پیغمبر کلمه‌ایست که شاید نشنیده باشید و اگر شاهد از عمل بخواهید بیشتر است.

بعد از روضه‌ها و نمازها معمول است که رو به سه امام می‌ایستند و بدوازده امام سلام می‌دهند ولی هیچ نامی از پیغمبر نمی‌برند. اگر شاهد از تاریخ بخواهید می‌دانید که پس از صدر اسلام تاکنون همه‌ی جنگهای دینی جز یکی دو جنگ تمام بر سر خلافت بوده ـ گفتگو در این زمینه شایسته‌ی امروز نیست و این اندازه هم که گفته شد برای این بود که دانسته شود سیاستمداران برای پیش بردن مقصود خود چه بازیها با ما و دین ما کرده‌اند و چگونه با همین وسیله توده را با چشم و زبان بسته نگاه داشته‌اند.

۵ـ با اینکه قرآن در چند جا نهی صریح می‌کند از پیروی ظن ، این آیات را تأویل می‌کنند و می‌گویند چون دستت به یقین نمی‌رسد باید بگمان عمل کنی (حجیت ظن). این گفته گذشته از اینکه برخلاف قرآن است زیانهای بزرگ برای دین و دنیا دارد زیرا جایی که مردم دانا و نادان در یقین خود خطا کنند چگونه می‌شود عنان اختیار را بدست گمان سپرد ـ اگر تنها قرآن و دستورهای مسلم اسلام حجت بود اینهمه مذهبها و عقیده‌های ضد و نقیض از کجا پیدا می‌شد.

کشورگشایان بزرگ ایران و روم در صدر اسلام و دشمنان نیرومند آن از صدر اسلام تاکنون نتوانستند در برابر آن ایستادگی کنند ولی این فراز کوتاه همین چند کلمه «حجیت ظن» مانند موریانه ریشه‌ی اسلام را بی‌سر و صدا خورد. این جمله‌ی کوتاه دین و

دنیای مردم را بازیچه‌ی هوا و هوس هر کس قرار داد. هر کس می‌خواست پیاز خود را بفروشد ، هر کس می‌خواست روضه‌ی خوب بخواند ، هر کس می‌خواست پول از مردم بگیرد ، هر کس می‌خواست سیاست خود را ، منظور خود را ، سلطنت خود را ؛ بهتر و زودتر پیش برد حدیث می‌ساخت.

جایی که پیغمبر در زمان خود بگوید دروغگویان بر من زیاد شده‌اند با اینکه آن روز صدر اسلام بود آن روز ظن حجت نبود و اینهمه دین وسیله‌ی غرض‌رانیها نشده بود ببینید امروز که هزاروسیصد سال از آن تاریخ می‌گذرد چه خبر است. شما به هر یک از کتابهای اخبار که رجوع کنید می‌بینید که کمتر بابی است در آن دو حدیث ضد و نقیض نباشد و چون نمی‌توانید بگویید این هر دو را پیغمبر یا امام گفته ناچار باید بگویید یکی از آن دو دروغ است.

۶ـ طهارت یا پاکیزگی چیزیست خیلی ساده و روشن که هر کس با نظر فطری و خدادادی خود می‌تواند آن را بشناسد. ببینید چه کتابهای بزرگی در این زمینه نوشته‌اند و چه بندهای گرانی از این راه بدست و پای خود و دیگران انداخته‌اند. اگر برای قرآن هفتادهزار بطن هم بدانیم باز تفسیر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ[۱] این اندازه نمی‌شود.

قرآن و احادیث بسیار می‌گوید اهل کتاب پاکست ولی آنها را تأویل می‌کنند. اخبار می‌گوید آبی که دیگران در آن غسل کرده‌اند غسل نکنید با اینحال دوش را نجس می‌دانند و خزانه را پاک. اینهمه اخبار می‌گوید مردگان خود را فوری دفن کنید و مانند یهود آنها را از جایی بجایی نقل نکنید ، ببینید چه بر سر مردگان می‌آورند. می‌گویند آب اگر به هزارودویست رطل رسید هیچ چیز آن را نجس نمی‌کند ولی اگر یک‌هزارم گرم از این اندازه کمتر شد با یک سر سوزن متنجس نجس می‌شود.

۷ـ آنچه از دستورهای دینی تنها از نظر عبادت است مورد گفتگوی ما نیست. اما دستورهای

۱ـ سوره‌ی بقره (۲) ، تکه‌ای از آیه‌ی ۱۸ : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

دیگر اسلام گرچه برای زندگی لازم است ولی بی‌پرده باید گفت که امروز بصورتی درآمده که نمی‌توان با این صورت از آن بهره‌مند شد. جهاد و دفاع چیزیست که زندگی بی‌آن محال است ولی ببینیم امروز به چه صورتی درآمده. اما جهاد ، می‌گویند بسته ببودن امام است پس امروز جهاد معنی ندارد. اما دفاع هنگامی است که ترس بر بیضه‌ی اسلام یا نفوس مسلمین باشد این هم چنانکه می‌بینید برای ما کافی نیست. گذشته از این یک اشکال بزرگ دیگری در کار است که جنگ سازمان می‌خواهد و سازمان هم بسته بداشتن دولت و قانون و مالیات است. اما دولت ، می‌گویند از طرف هر کس باشد جز امام یا نایب او غصب و ظلم است و قانون را هم اگر کسی جز خدا و رسول وضع کند قانون نیست بلکه نباید پیروی کرد. دادن مالیات هم اعانت ظلم و عدیل کفرانست (الدُّخُولُ فی اعَمالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْی فی حَوائِجِهِم عَدیلُ الکُفْر)[1] از اینرو تا می‌شود نباید مالیات داد و نباید همراهی با سلطان کرد. پس چاره چیست جز اینکه برویم در غارها زندگی کنیم یا بگوییم نه دولت می‌خواهم نه جنگ و نه جهاد ، للکعبة رب یحرسها[2].

۸ـ دیگر از دستورهای خیلی سودمند اسلام امر بمعروف و نهی از منکر است. می‌خواهید بدانید این به چه صورت درآمد؟.. کارش بجایی رسید که دولت در زمان ضعف خود ناچار شد پیش از خلع سلاح عشایر این سلاح را از دست توده بگیرد تا زندگی مردم بازیچه‌ی غرض‌رانی یا نادانی دیگران نشود. اگر این سلاح را نگرفته بود باید آموزشگاههای امروزی را ببندد زیرا در آنها می‌گویند زمین حرکت می‌کند. باید بساط موسیقی را برچید ، رادیوها را شکست و دستگاه آن را خراب کرد ، باید تیغهای خودتراش را پیش از رسیدن به بندر بدریا ریخت و سلمانیها را که ریش می‌تراشند بست. البته کارهای خوبی هم داشتند مانند جلوگیری از فحشا و قمار و الکل که امروز بزرگترین بدبختیهای ماست ولی در سوختن خشک و تر باهم می‌سوزند.

۱ـ بحارالانوار ، جلد ۷۵ ، ص ۳۷۴ : الدُّخُولُ فی اعَمالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْی فی حَوائِجِهِم عَدیلُ الکُفْرِ وَالنَّظَرُ الَیهِمْ عَلَی الْعَمْدِ مِنَ الْکبائِرِ الَّتی یسْتَحَقُّ بِهِ النّارَ : داخل شدن در کارهای ظالمان ، یاری آنها ، رفع نیازهای آنان ؛ همسنگ کفر است و توجه عمدی بآنها از کبائری است که مستحق آتش می‌باشد.

۲ـ معنی : کعبه پروردگاری دارد که ازو نگهداری می‌کند.

۹ـ همراهی مالی با مردمان جوان و تندرست باین است که آنها را بکار گمارند تـا در برابـر کـار پول بگیرند ، پول بی‌عوض دادن باینگونه مردم دشمنی بزرگی است هم با خود آنها و هم با توده. زیرا باین وسیله آنها را تنبل و بیکار بار خواهند آورد. شما خود اگر فرزندی داشته باشید سالم و بیکار هـر اندازه هم ثروتمند باشید حاضر نیستید از جیب خودتان خرج او را بدهید چـه رسـد بـدیگران. پـس حضرت محمد (ص) و علی (ع) که خود سرچشمه‌ی غیرت و کار و کوشش بودند چگونه ممکن است راضی شوند که بفرزندان آنها یا بکسانی دیگر بنام آنها مال بی‌عوض دهند و از این راه دسته‌ی زیادی را بنام دین تنبل و بیکاره بار آورند (بدیهی است که مقصود در اینجا کسانیند که کاری ندارند و تنهـا سرمایه‌ی خود را فرزندی پیغمبر یا نام دین قرار داده‌اند).

شما فرض کنید امروز همه‌ی مردم مسلِم شوند و بخواهند پنج‌یک درآمدهای هفت‌گانه‌ی خود را بفرزندان پیغمبر دهند ببینید نتیجه چه خواهد شد. آیا با اینحـال یـک نفـر آدم کـاردان و برجسـته درمیان همه‌ی فرزندان پیغمبر خواهید یافت؟! پس این مهربانی را چه نام می‌توان داد؟!.

«حجیت ظن» می‌گوید : زکات را تنها از نُه چیز باید داد که بعضـی از آنهـا امـروز هـیچ یافـت نمی‌شود مانند طلا و نقره سکه‌دار. بعضی دیگر کم است یا در همه جا نیسـت ماننـد شـتر و خرمـا و مویز یا گندم و جو. در این صورت مردم مازندران که زراعت آنها برنج است یا کشور مصر کـه زراعـت آنها پنبه است تنها باید از گاو و گوسفند زکات بدهند و شهری مانند منچستر با آنهمه کارخانـه‌هـا و سودهای سرشار هیچ ندهد. و اگر بخواهیم اخبار را در مورد ضرر هم حجت بـدانیم اخبـار صـحیح و غیرصحیح هست که خمس هم امروز واجب نیست ، و نذر و وقف و وصیتهای امروز ما هم که صـدی نودونه مصرفش زیارت و روضه‌خوانی و خریدن نخل و علم و روشن کردن شمع و مانند اینهاست پس خرجهای ضروری و عمومی از کجا تأمین شود؟! از این هم که بگذریم مردم نمـی‌تواننـد کـه دو جـا مالیات بدهند : یکی مالیات دین ، یکی مالیات دولت. آن هم با این روش کنونی که هر یک تنها خود را بر حق و دیگری را باطل می‌داند. دولت می‌گوید من همه گونه نیازمندیهای شما را عهده‌دارم بایـد

مالیات بمن داده شود ، دسته‌ی دیگر می‌گویند دولت غاصب و ظالم است بنـابراین مالیـاتی کـه بـاو می‌دهید نه تنها بی‌نتیجه بلکه اعانت ظلم است پس تکلیف مردم در این میان چیست جز اینکه شانه از زیر بار هر دو خالی کنند و بگویند نه این را می‌دهیم نه آن را. جز اینکـه مـردم دو دسـته شـوند : دسته‌ای دین را یکسره دروغ دانند و پایبند بهیچ نشوند و دسته‌ی دیگـر دیـن کنـونی را بـا همـه‌ی پندارهای بی‌پایش دین خدایی دانند و همراهی با دولت را که همراهی با توده و خدمت بمیهن اسـت اعانت ظلم دانند و **شما با اینگونه ترتیب چه انتظاری از توده دارید و چرا آنها را برای نداشتن دین و علاقه بمیهن گناهکار می‌دانید؟!**

۱۰ـ در معاملات چون غرضهای شخصی کمتر بوده سالمتر مانده ولی یک اشکال بزرگ دیگـری در کار است که باید اینجا گفته شود ، می‌گویند در همه‌ی احکام باید تقلید زنده را کـرد. ایـن خـود مهمترین چیزیست که دین را هر ساعت برنگی درآورده و موافق دلخواه شخص یا اشخاص گردانیـده. در صورتی که برای این گفته هم هیچ دلیلی نیست جز یک دلیل که نمی‌توانم عرض کنم. اگـر یـک نفر پزشک یا ارزیاب یا مهندس در فن خود کاری را انجام داد و مُرد آیا کار او هم خواهد مُـرد؟! بلـی اگر فرمانده رفت یا مُرد پیروی او لازم نیست ولی حکومت غیر از علم است. علمی اگر درست باشد بـا مردن عالم آن از میان نخواهد رفت و اگر غلط باشد چه زنده و چه مرده غلط است ، پس چرا احکـام دین را بدلخواه اشخاص هر ساعت برنگی درمی‌آورند؟!

اینها و مانند اینهاست چیزهایی که جلو مردم را گرفته که بـا درد جهانسـوز بیـدینی مـی‌سـازند و نزدیک نمی‌آیند. راست است که گفتن اینها برای مردمی که عادت بشنیدن آن نکرده‌انـد خیلـی دشـوار است و چه‌بسا برای گوینده‌ی آن نیز باعث زحمت شود. راست است که کتابهای دعا و اخبار و گفتارهایی که در منافع دین است خریدار و خواننده زیاد دارد و نویسنده‌ی آن نیز مورد احترام است ولی چـه بایـد کرد برای کسی که راستی بدین علاقه‌مند است و فداکاریهای پیمبر را بر ضد بت‌پرستی خوانده چاره جز این نیست که باین مردم از دین رمیده بگوید دین چیز دیگریست و اینکه دست ماست چیز دیگر.

حال چنانچه امروز هم نخواهیم دست از خودخواهی و عادت و تقلید برداریم این دینی را که بیش از هزار سال وسیله‌ی غرض‌رانیها بوده دین خدایی بدانیم دیر یا زود حق و باطلش از میان خواهد رفت و جز نام چیزی از آن نخواهد ماند.

خواجه دربند نقش ایوان است		خانه از پای‌بست ویران است

امروز در زمینه‌ی دین برای ما تنها چهار راه در پیش است :

۱ـ اینکه دین را یکسر کنار گزاریم. این راه گذشته از اینکه بطلانش با دلیلهای روشن و خردپذیر ثابت شده گمان نمی‌کنم در تمام کشور یک نفر با این عقیده همراه باشد.

۲ـ دین کنونی را مطابق همین آخرین مد که امروز دست ماست بگیریم و عمل کنیم. این هم شدنی نیست زیرا در این صورت چاره نیست جز اینکه برویم در کوههایی که بواسطه‌ی قبول ولایت سبز و خرم شده‌اند[۱] بمانیم و از گیاه حلال آن بخوریم چون که شهر خیابانش غصب و آسفالت و برقش مال شهرداری است و تلفن و کارخانه‌هایش مال شرکت سهامی و شرکت نسبی با مسئولیت محدود است (و هیچ کدام در مکاسب شیخ و رساله‌های عملیه نیست) پولش مال دولت و بانک است و رئیس دولتش هم خارج کفایه و مکاسب را نخوانده که حق سلطنت داشته باشد پس با چنین وضعی چاره نیست جز رفتن بکوهها و برای این کار هم کسی حاضر نیست.

۳ـ بهمین وضعی که امروز هست بحال خود بماند یعنی شترمرغ باشیم و هر طرف که سود ما در آن باشد رو بآن رویم ، هم خود را در دفتر ظلمه ثبت کنیم ، لباس کفار را بپوشیم ، با دولت جابر داد و ستد کنیم ، حساب جاری در بانک داشته باشیم و چشم خود را هم گزاریم و بگوییم انشاءالله گربه است ولی در جایی که پای ضرر درمیان نیست جلودار دین شویم و خود را با «تدین» بخوانیم.

۱ـ کنایه‌ایست به یکی از روایتهای گزافه‌آمیزی که درباره‌ی کیش شیعی ساخته‌اند : «خدا دوستی و پیروی ما را بزمینها نشان داد ، آنها که پذیرفتند بارده شدند و آنها که نپذیرفتند شوره زار گردیدند ، بکوهها نشان داد ، آنها که پذیرفتند بلند گردیدند و آنها که نپذیرفتند پست شدند ، بآبها نشان داد ، آنها که پذیرفتند شیرین شدند و آنها که نپذیرفتند شور گردیدند». (از کتاب داوری ص ۲۱)

این راه گرچه عملی‌تر است ولی همچو مریض مسلولی است که سالها می‌تواند زندگی کند اما مریض است و مردنی ـ یک توده که می‌خواهند رو به یک مقصودی پیش روند باید یک راه روشن و آشکاری در جلو داشته باشند وگرنه هر یک با حدس و گمان خود بسمتی خواهند رفت و دیر یا زود از یکدیگر جدا و هر یک تنها در گوشه‌ای جان خواهند سپرد. اینکه می‌بینید امروز در توده‌ی ما اینهمه دینهای گوناگون و مسلکهای بیشمار است برای همین است که یک راه روشنی در پیش ندارند.

۴ـ اینکه بنشینیم و از روی خرد و اندیشه‌ی درست راه روشن دین را بیابیم و توده را بآن بخوانیم. برای رسیدن باین مقصود هم چاره نیست جز اینکه اول هر عادت و هر عقیده‌ای داریم یکسو کنار گزاریم و از قدم اول شروع کنیم و تنها با داوری خرد پیش رویم. این است تنها راهی که ما را بآسایش دو گیتی می‌رساند.

ولی در اینجا یک اشکال بزرگ دیگری است که پیشوایان دینی ما ناچارند نان خود را بی‌واسطه از توده بگیرند از اینرو باید رعایت میل آنها را کنند و توده هم چنانکه می‌بینیم به هر ملایی که گفته‌هایش از خرد و دانش دورتر است بیشتر توجه دارد. چنانکه من کسانی را می‌شناسم که هرچه کردند مورد توجه شوند نشد و چون راه کار را فهمیدند شروع کردند بانکار حرکت زمین و میکروب و مانند آن و امروز دارای ثروت زیادی شده‌اند و در برابرْ ملایان روشنفکر دیگری را می‌شناسم که در آخرین حد سختی زندگی می‌کنند. مثال روشن‌ترش داستان آخوند خراسانی و سید یزدی است.

برای رفع این اشکال هم راه چاره زیاد است ولی راه ساده و بی‌خرجِ آن که با هیچ عقیده و قانونی هم مخالف نیست این است که امروز در کشور ما موقوفاتی که مصرفش روضه و مانند آن است خیلی زیاد است چنانچه درآمد آنها را با نظارت یک نفر رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیردولتی در این راه خرج کنند رفع این اشکال خواهد شد و مال وقف هم بمصرف واقعی خود خواهد رسید.

در این گفتار مطالب خیلی باختصار نوشته شد ولی در جای دیگر روشنتر بیان خواهد شد[1].

ع - ح



۷ ــ آخوند خراسانی



۸ ــ سید محمدکاظم طباطبائی یزدی

پیمان :

این گفتار را یکی از علمای اسلام نوشته و چون بیپایی کیشهای اسلامی را نیک نشان مــی‌دهـد در اینجا آوردیم.

اما این چهار راهی که در پایان گفتار نشان داده باید گفت هیچ کدام پذیرفتنی نیست. سه راه را که خود نویسنده نپذیرفته و برگردانیده اما راه چهارم آن نیز بیهوده است. زیرا چنانکه بارها گفته‌ایم : «خردها را نیز آموزگار باید».

اگر چنان بودی که مردمان با خردهای خود راستیها را دریابند و برستگاری رسند به دین نیـازی

۱ـ خواستِ نویسنده کتاب «اسرار هزارساله» است.

نماندی. آری کار دین با خرد است. ولی کسی باید که راستیها را بازنماید و به خردها تکان داده بپذیرفتن آنها وادارد. یک جمله بگویم : **دین جز از سوی خدا نتواند بود.**

نویسنده‌ی این گفتار چنین می‌داند که انگیزه‌ی گمراهی ملایان و علمای دینی نداشتن یک راه روزی و نیاز داشتن ایشان بمردم است. در حالی که بی‌نیازانشان هم در توی گمراهی فرورفته‌اند. به هر حال این آرزو که اسلام پیراسته شود و بازگردد چند ایرادی دارد که ما در نوشته‌های خود آن را روشن گردانیده‌ایم. کسانی اگر خواستشان رستگاری جهانیانست راه آن باز شده و آنان هم پیروی نمایند.

همه چیز بکنار. امروز جهان دیگر شده. گمراهیهای امروز چیز دیگر است و گمراهیهای آغاز اسلام دیگر بوده. شما نخواهید توانست اسلام را بپیرایید. چنین کاری جز آرزو نیست. اگر چنین انگاریم که خواهید توانست باز نتیجه‌ای در دست نخواهید داشت. بزرگترین گمراهیهای امروز مادّیگریست و اسلام را بآن پاسخی یا چاره‌ای نیست.